

آموزش ابتدایی



دانشگاه آموزش و پرورش
مستادن آموزش و پرورش
مركز آموزش و پرورش



ماه نامه ی آموزش، تحلیلی و اطلاع رسانی برای آموزگاران دبستان، دانشجویان دانشگاه فرهنگیان و کارشناسان آموزشی
www.roshdmag.ir دوره ی بیستم - اردیبهشت ۱۳۹۶ - شماره ی پیدرپی ۱۶۵ - ۴۸ صفحه - ۱۰۰۰۰ ریال



هفته ی معلم
گرامی باد.

مسابقه‌ی
شماره‌ی ۸

تلنگری برای تفکر

مهلت ارسال پاسخ‌ها: ۱۳۹۶/۳/۳۰



الگوی تدریس پیش‌سازمان‌دهنده، به‌عنوان یکی از الگوهای تدریس اثربخش، در بین معلمان جایگاه ویژه‌ای دارد و از آن به‌عنوان یکی از شیوه‌های تعمیق، توسعه و معنی‌دار کردن یادگیری دانش‌آموزان یاد می‌شود. اگرچه در مبانی نظری این الگو مراحل و شرایطی ذکر شده است، لکن بهره‌گیری از نتایج تجربی حاصل از اجرای آن در موقعیت واقعی آموزش در طول سالیان متمادی می‌تواند بر غنای آن بیفزاید.

به نظر شما:

استفاده از چه سازوکارهایی می‌تواند اثربخشی این الگو را در موقعیت‌های واقعی آموزش بیشتر کند.

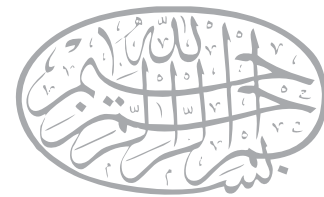
صندوق پستی مجله: ۱۵۸۷۵-۳۳۳۱

ایمیل مجله ebtedayi@roshdmag.ir

آموزش ابتدایی

رشد

ماه نامه ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی برای آموزگاران دبستان، دانشجویان دانشگاه
www.roshdmag.ir فرهنگیان و کارشناسان آموزشی
دوره ی بیستم - اردیبهشت ۱۳۹۶ - شماره پیدرپی ۱۶۵ - ۴۸ صفحه - ۱۰۰۰۰ ریال



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
شرکت افست

سر مقاله - مقصد؛ معلمی / ۲

تقویم ماه - ۳

در ساحل قرآن - پیامبری که بهترین سرگذشتها برای اوست / ناصر نادری / ۴

گفت و گو - باید عشق معلم را ببینید! / علیرضا مهر علی بابا / ۶

گزارش - هدیه ی خداوند / اعظم لاریجانی / ۹

تدریس خصوصی رایگان / حبیب یوسف زاده / ۱۴

دوستت دارم را با من بسیار بگو / فاطمه رضایی / ۳۰

مقاله - برداشت دوسویه از جایگاه معلمان در بین والدین / دکتر نیره شاه محمدی / ۱۲

نظام آراستگی در آموزش و پرورش / حسین نقوی شاه کوئی و زهرا کمشی کمر / ۲۴

آموزش خوب در لباس خوب / مجتبی ناطقی / ۱۸

آقا امروز خوش تیپ شدید! / رضا اقتصادی / ۲۰

و همین لباس زیباست... / المیرا شاهان / ۲۲

چشم نوازی ظاهری معلم / دکتر نیره شاه محمدی / ۱۶

آموزش - تقویت املاي دانش آموزان با هوش های چندگانه / بهرام قاسمی نژاد / ۲۶

معلم صفر کیلومتر / زهرا صنعتگران / ۳۲

تجربه، خاطره - از معلمان / ۳۵

گزارش - آن قدر پای کارت بمان تا زیر پایت ربحان سبز شود! / فاطمه اسکندر زاده / ۳۸

ادبی - شلوار خیس - نقشه ی دنیا / مجید عمیق / ۴۰

سوزن بنایی با اهرم زبان / حبیب یوسف زاده / ۴۱

ضو در حوض مثنوی / مهری ماهوتی / ۴۲

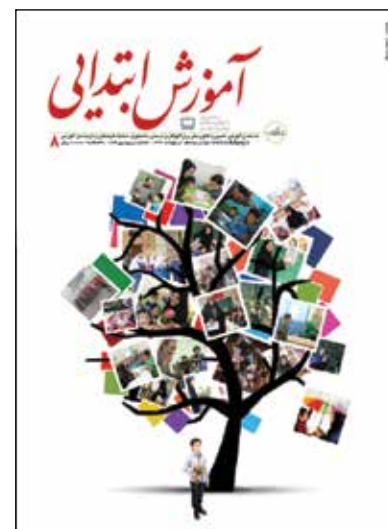
لطیفه های سعدی / علیرضا لبش / ۴۳

سینما - راز زنده ماندن کتابها / مهران نعمت الهی / ۴۴

به سفیدی «آق کند» / مهدی ولیزاده / ۴۵

همراهان ما / ۴۶

مدیر مسئول: محمد ناصری
سر دبیر: علیرضا متولی
شورای برنامه ریزی:
فاطمه رمضانی، سیده زهرا یاسینی،
یدالله رهبری نژاد، صادق صادق پور
مدیر داخلی: مریم موسوی
ویراستار: کبری محمودی
طراح گرافیک: پریسا شندوسی
نشانی دفتر مجله:
تهران، ایران شهر شمالی، پلاک ۲۶۶
صندوق پستی ۱۵۸۷۵ / ۳۳۳۱
تلفن: ۸۸۸۳۹۱۷۸
۰۲۱ - ۸۸۸۳۱۱۶۱ (داخلی ۴۲۹)
نمبر: ۸۸۳۰۱۴۷۸
وبگاه اختصاصی: www.eb.roshdmag.ir
وبگاه: www.roshdmag.ir
roshdmag:
پيامنگار: ebteday@roshdmag.ir
تلفن پيام گیر نشریات رشد:
۸۸۳۰۱۴۸۲
کد مدیر مسئول: ۱۰۲
کد دفتر مجله: ۱۰۹
کد مشترکین: ۱۱۴
نشانی امور مشترکین:
تهران، صندوق پستی: ۱۶۵۹۵ / ۱۱۱
تلفن بازرگانی:
۰۲۱ - ۸۸۸۶۷۳۰۸
شمارگان: ۲۷۰۰۰



قابل توجه نویسندگان و مترجمان:

● مقاله هایی که برای درج در مجله می فرستید، باید با اهداف و رویکردهای آموزشی تربیتی فرهنگی این مجله مرتبط باشند و نباید قبلاً در جای دیگری چاپ شده باشند. ● مقاله های ترجمه شده باید با متن اصلی هم خوانی داشته باشند و متن اصلی نیز همراه آن ها باشد. چنانچه مقاله را خلاصه می کنید، این موضوع را قید بفرمایید. ● مقاله يك خط در میان، بر يك روی کاغذ و با خط خوانا نوشته یا تایپ شود. مقاله ها می توانند با نرم افزار word و روی CD و یا از طریق پیامنگار مجله ارسال شوند. ● نثر مقاله باید روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه های علمی و فنی دقت لازم مبذول شود. ● محل قرار دادن جدول ها، شکل ها و عکس ها در متن مشخص شود. ● مقاله باید دارای چکیده باشد و در آن هدف ها و پیام نوشتار در چند سطر تنظیم شود. ● کلمات حاوی مفاهیم نمایه (کلید واژه ها) از متن استخراج و روی صفحه ای جداگانه نوشته شوند. ● مقاله باید دارای تیتراژ اصلی، تیتراژ فرعی در متن و سوتیتر باشد. ● معرفی نامه ی کوتاهی از نویسنده یا مترجم، عناوین و آثار وی پیوست شود.

● لازم به ذکر است مجله در رد، قبول، ویرایش و تلخیص مقاله های رسیده مختار است. ● مقالات دریافتی بازگردانده نمی شود. ● آرای مندرج در مقاله ضرورتاً مبین رأی و نظر مسئولان مجله نیست. ● علاوه بر این نکات، ضروری است به نکات مهم تري که در صفحات ۴۶ و ۴۷ درج شده، توجه فرمایید.

طرح جلد: اعظم لاریجانی

مقصد؛ معلمی

یکی از روزها، در یکی از شهرها، جوانی راه خود را گم کرده بود. بر سر کوچه‌ای پیرمردی ایستاده دید. از او پرسید: «این کوچه به کجا می‌رود؟» پیرمرد نگاهی به جوان کرد و گفت: «این کوچه به هیچ جا نمی‌رود، این تو هستی که باید مشخص کنی کجا می‌خواهی بروی!»

داستان شگفت‌انگیزی است! واقعیت این است که بسیاری از ما هنوز نمی‌دانیم به کجا می‌خواهیم برویم. ما به عنوان معلم می‌توانیم کارمند و حقوق‌بگیر آموزش و پرورش باشیم و برای شغلمان دغدغه‌ای جز حقوق سر ماه و درگیر شدن در مسائل صنفی نداشته باشیم.

یا می‌توانیم یک مدرس خوبی باشیم و از لحاظ درسی دانش‌آموزان خوبی تحویل جامعه بدهیم. می‌توانیم انتخاب کنیم که معلم باشیم؛ معلمی کردن فراتر از تدریس و کارمند آموزش و پرورش بودن است.

هر کارمند فقط با خودش سروکار دارد و هر مدرس با پرورش مغز و یادگیری دانش‌آموزانش راضی می‌شود.

اما معلم دانش‌آموز را انسانی فرض می‌کند که می‌تواند از همه‌ی جنبه‌ها به او یاری برساند. معلم با قلب دانش‌آموز سروکار دارد و درس معلم با زبان مهربانی در قلب و فکر دانش‌آموز نفوذ می‌کند.

کارمند فقط حقوق سر ماهش را می‌گیرد. مدرس، علاوه بر آن، دانش‌آموز تحصیل کرده می‌سازد. این معلم است که انسان می‌سازد. حتی اگر در سراسر عمر معلمی‌اش بتواند یک دانش‌آموز انسان تحویل جامعه بدهد، مشمول سخن خداوند در آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی مائده می‌شود که اگر کسی انسانی را احیا کند، گویی همه‌ی انسان‌ها را احیا کرده است.

حالا که معلمی شغل سختی است، بیایید انتخاب کنیم از این شغل سخت درآمدهای معنوی کسب کنیم. قبل از اینکه به فکر نشانی کوچه‌ها و خیابان‌ها و درگیری با بخشنامه‌ها و مسائل اداری باشیم که ما را به کجا خواهند برد، به فکر این باشیم که به کجا می‌خواهیم برویم. این ما هستیم که تعیین‌کننده‌ی مقصدم.

روز و هفته‌ی معلم بر همه‌ی معلمان مبارک باشد.

علیرضا متولی





۱ اردیبهشت:
روز بزرگداشت سعدی
(۶۷۰ هـ. ش)



۲ اردیبهشت: شهادت امام موسی کاظم (ع)
(۲۵ رجب) (۱۸۳ هـ. ق)



۳ اردیبهشت: روز بزرگداشت شیخ بهایی



۴ اردیبهشت: مبعث حضرت رسول اکرم (ص)
(۲۷ رجب) (۱۳ سال قبل از هجرت)



۵ اردیبهشت: شکست حمله نظامی آمریکا
به ایران در طبس (۱۳۵۹ هـ. ش)



۹ اردیبهشت: ولادت امام حسین (ع)
(سوم شعبان) (۴ هـ. ق)



۱۰ اردیبهشت: روز ملی خلیج فارس
ولادت حضرت ابوالفضل (ع) (۲۶ هـ. ق)
روز جانباز



۱۱ اردیبهشت: روز جهانی کارگر
(۱ می میلادی)



۱۲ اردیبهشت: شهادت استاد مرتضی مطهری
(۱۳۵۸ هـ. ش)، روز معلم



۱۷ اردیبهشت: ولادت علی اکبر (ع) (۳۳ هـ. ق) ولادت امام زین العابدین (ع) (۳۸ هـ. ق)
و روز جوان



۱۸ اردیبهشت: روز جهانی صلیب سرخ و
هلال احمر

۲۶ نکته‌ی تربیتی از داستان زندگی حضرت یوسف (ع)

پیامبری که بهترین سرگذشت‌ها برای اوست!

ناصر نادری
تصویرگر: نسیم نوروزی

اشاره

یوسف فرزند یعقوب از پیامبران بزرگ الهی است. راحیل مادر یوسف و برادرش بنیامین بود. او در نوجوانی در گذشت. یعقوب، یوسف و برادرش را بیشتر از فرزندان دیگرش دوست داشت و همین سبب حسادت برادران به آنان شد. نام دوازدهمین سوره‌ی قرآن کریم - که به سرگذشت این پیامبر اختصاص دارد - یوسف است. در این سوره، از داستان یوسف به عنوان «بهترین سرگذشت‌ها» (احسن القصص) یاد شده است. نام یوسف (ع) ۲۷ بار در قرآن و در سوره‌های انعام، غافر و یوسف ذکر شده است. در این شماره به ۲۶ نکته‌ی تربیتی از برخی فرازهای داستان زندگی حضرت یوسف (ع) در قرآن کریم می‌پردازیم.

فرازهای مهم زندگی حضرت یوسف (ع)

- خواب دیدن یوسف و تعریف کردن آن برای پدرش یعقوب
- حسادت ورزیدن برادران یوسف و به چاه انداختن او
- بردن یوسف به مصر توسط کاروانیان و فروش او به عزیز مصر
- دل‌باختگی همسر عزیز مصر به یوسف و ابراز آن و دوری گزیدن یوسف
- به زندان افتادن یوسف توسط عزیز مصر
- تعبیر درست خواب پادشاه مصر توسط یوسف و ارتقای جایگاه او در دربار پادشاه
- دیدار یوسف با برادرانش در مصر و نگهداری برادرش بنیامین در نزد خود
- دیدار با پدر در مصر و تعبیر خواب دوران کودکی

بهترین مشاور

آن‌گاه که یوسف به پدرش گفت: «ای پدر! همانا من [در خواب] یازده ستاره، خورشید و ماه دیدم، آن‌ها را در برابر خود سجده‌کنان دیدم» (یوسف/ ۴).
□ پدر بهترین مشاور در زندگی است. (یوسف به پدرش گفت)
□ ادب حکم می‌کند پدر را به اسم صدا نزنیم. (ای پدر!)
□ گاهی کودکی استعدادی دارد که بزرگ‌ترها به او احترام می‌گذارند. (سجده‌کنان دیدم)



دشمن آشکار

[یعقوب] گفت: «ای پسرکم! خوابت را به برادرانت نگو که برایت نقشه‌ای [خطرناک] می‌کشند. همانا شیطان برای انسان دشمنی آشکار است» (یوسف/ ۵).
□ بهتر است فرزندان را با مهربانی و صمیمیت مورد خطاب قرار دهیم. (ای پسرکم!)
□ حسادت در محیط خانواده آسیب‌زاست. (خوابت را برای برادرانت نگو...)
□ رازداری را از کودکی به فرزندان بیاموزیم. (ای پسرکم! خوابت را برای برادرانت نگو...)
□ پیشگیری بهتر از درمان است. (... نگو که برایت نقشه‌ای [خطرناک] می‌کشند).
□ از کودکی باید شیطان را به فرزندان معرفی کرد. (همانا شیطان برای انسان دشمنی آشکار است).

گمراهی روشن

«آن‌گاه که [برادران یوسف] گفتند: «همانا یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدرمان، از ما که گروهی نیرومند هستیم، محبوب‌ترند. همانا پدرمان در گمراهی روشنی است» (یوسف/ ۸).

□ گاهی بزرگ‌ترها به کوچک‌ترها هم حسادت می‌کنند. (همانا یوسف... نزد پدرمان، از ما که گروهی نیرومند هستیم، محبوب‌ترند)

□ اگر فرزندان احساس تبعیض کنند، زمینه‌ی حسادت فراهم می‌شود. (همانا یوسف و برادرش محبوب‌ترند)

□ احساس قدرت، توانایی عقل را از بین می‌برد. (... نیرومند هستیم... پدرمان در گمراهی روشنی است)

□ غفلت باعث می‌شود فرد در عین انحراف، دیگران را خطاکار بیندازد. (همانا پدرمان در گمراهی روشنی است)

نشانه‌ی نیرنگ

«او را فردا با ما بفرست تا [در صحرا] بگردد و بازی کند و قطعاً ما نگهبانان [خوبی] برایش خواهیم بود» (یوسف/ ۱۲).

□ کودک و نوجوان به تفریح و بازی نیاز دارد. (بگردد و بازی کند)

□ در هنگام بازی باید مراقب کودکان باشیم. (ما نگهبانان [خوبی] برایش خواهیم بود)

□ گاهی اصرار فراوان درباره‌ی یک مسئله، نشانه‌ی نیرنگ و توطئه است. (ما نگهبانان [خوبی] برایش خواهیم بود)

وعده‌ی توبه

«[برادران به یکدیگر گفتند: یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی دور بفرستید تا توجه پدرتان مخصوص شما شود و پس از انجام طرح [با توجه] گروهی شایسته باشید!» (یوسف/ ۹)

□ اندیشه‌ی خطرناک انسان را به رفتار خطرناک می‌کشاند. (همانا یوسف... محبوب‌تر... بکشید)

□ کمبود محبت باعث انحراف بسیار می‌شود (... تا توجه پدرتان مخصوص شما شود...)

□ شیطان با وعده‌ی توبه در آینده، راه گناه امروز را می‌گشاید. (... و پس از انجام طرح [با توبه] گروهی شایسته باشید!)

پرده‌داری

«و [یعقوب] گفت: همانا اینکه او را ببرید، مرا غمگین می‌کند و از این می‌ترسم که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید» (یوسف/ ۱۳).

□ دلسوزی به فرزند از خصلت‌های پیامبران است. (... مرا غمگین می‌کند...)

□ می‌ترسم... (از آزمایش الهی درباره‌ی اموری است که برای فرد حساس و مهم هستند. (... مرا غمگین می‌کند... می‌ترسم...)

□ والدین نباید پرده‌داری کنند. یعقوب از حسادت فرزندانش آگاه بوده ولی به حسادت آنان اشاره نکرد. (می‌ترسم که گرگ او را بخورد...)

هم‌رنگ جماعت

«گوینده‌ای از میان آنان گفت: یوسف را نکشید و اگر قصد این کار را دارید، او را به نهان‌خانه‌ی چاه بیندازید تا بعضی کاروان‌ها او را بگیرند» (یوسف/ ۱۰)

□ گاهی نه‌ی ازمنکر یک فرد می‌تواند نظر جمع را تغییر دهد. (گوینده‌ای از میان آنان گفت...)

□ نام‌گوینده‌ی سخن مهم نیست، محتوای سخن مهم است. (گوینده‌ای ... گفت...)

□ در کارهای غلط نباید هم‌رنگ جماعت شد. (گوینده‌ای از میان آنان گفت: یوسف را نکشید...)

به‌گردن دیگران انداختن

«گفتند: ای پدر! تو را چه شده که ما را بر یوسف امین نمی‌دانی، در حالی که قطعاً ما خیر‌خواه او هستیم؟»

□ خیانتکار برای فریب دیگران خود را خیر‌خواه معرفی می‌کند. (ما خیر‌خواه او هستیم) (یوسف/ ۱۱)

□ خیانتکار تقصیر را به گردن دیگران می‌اندازد. (تو را چه شده؟)

□ حسد منشأ دروغ و خیانت به نزدیکان خود می‌شود. (قطعاً ما خیر‌خواه او هستیم)



باید عشق معلم را ببینید!

علیرضا مهر علی بابا

در میان نوشته‌های ارسالی از خوانندگان مجله به مطلبی برخوردیم که سرشار از احساس انسان دوستی بود. به نویسنده پیغام دادم با ما تماس بگیرد. ایشان تماس گرفت و قرار شد ساعتی را به دفتر مجله تشریف بیاورد. قرار نبود مصاحبه‌ای صورت بگیرد و متن زیر هم مصاحبه نیست. گفت و گویی معمولی بین من و خانم نرگس آهنگران بود. به نظر من گفت و گو برای شما هم خواندنی باشد. خلاصه‌ی آن را بخوانید.

تا نزدیکی مدرسه رفتیم، اما به اتوبوس گفتم برگردد. تویخ هم شدم. اما واقعاً احساس خطر کرده بودم. البته واقعاً صفا داشت.

● **من:** الان هم صفا دارد؟

● **خانم آهنگران:** الان من آنجا نیستم. بعد از آنجا به خوجیر رفتم. خوجیر منطقه‌ای تحت حفاظت است. انتهای آنجا مدرسه‌ای بود که می‌گفتند اقامتگاه اشرف، خواهر شاه، بوده است. بعدها به مدرسه تبدیل شده بود. چهار پایه داشت و از سالی که ششم را پایه‌گذاری کردند، پایه‌ی ششم را هم داشت. تعداد دانش‌آموزان هم زیاد نبود. دو نفر چهارم، چهار نفر سوم و هفت هشت نفر ششم بودند. بیشتر افغانی بودند. از روستاییان آنجا هم بودند. دو سال آنجا بودم.

● **من:** احساسات چیه بود وقتی با بچه‌های افغانی بودید؟

● **خانم آهنگرانی:** خیلی سخت بود. من قبلاً در مدرسه‌ی جامعه‌ی تعلیمات بودم که دانش‌آموزان اکثراً فرزندان شخصیت‌های مهم بودند. راننده داشتند و پول برایشان مسئله‌ای نبود. خیلی چیزها ارزش خودشان را از دست داده بودند. اما یکبار به جایی رفتم که دانش‌آموز با دمپایی به کلاس می‌آمد و کفش نداشت. همیشه لباس‌های ما و بچه‌ها گلی بود. البته وضعیت خوجیر بهتر بود. بچه‌ها هم بچه‌های کار بودند و خودشان هزینه‌ی مدرسه را تأمین می‌کردند؛ حتی دخترها. بچه‌ها همیشه گرسنه بودند و ما اگر نذری داشتیم، برایشان لقمه درست می‌کردیم و بین بچه‌ها تقسیم می‌کردیم. یک‌بار یکی از بچه‌ها مریض شد و چند روز نیامد. رفتم ببینیم وضعیتش چطور است، گفتند در کوه زندگی می‌کنند. رفتم، دیدیم داخل کوه سوراخی مثل غار است که آنجا زندگی می‌کنند. این اختلاف طبقاتی وحشتناک برایم غیرقابل تصور بود و نمی‌توانستم باور کنم.

بعدها به سعیدآباد منتقل شدم. من به صورت چرخشی

● **من:** خانم آهنگران چند سال سابقه‌ی تدریس دارید؟

● **خانم آهنگران:** رسماً هشتمین سال تدریس است، ولی به صورت حق‌التدریس هجده سال است که سابقه‌ی کار در دبیرستان داشته‌ام. روی هم بیست و چهار سال.

● **من:** چرا از دبیرستان به ابتدایی آمدید؟

● **خانم آهنگران:** اول در دبیرستان حق‌التدریسی کار می‌کردم. در مدارس جامعه‌ی تعلیمات کار می‌کردم و مشاور بودم. تدریس هم داشتم برای پیش‌دانشگاهی. برای رسمی شدن باید آنجا را رها می‌کردم. حالا هشت سال است که رسمی شده‌ام.

● **من:** دبیرستان و ابتدایی چقدر تفاوت دارد؟

● **خانم آهنگران:** برای من خیلی عجیب بود. در مدرسه‌ای کار می‌کردم که از همه نظر سطح بالا بود، اما یکبار وارد روستایی شدم که بیشتر دانش‌آموزانش افغانی بودند. روزهای اول پشیمان شدم، ولی کم‌کم که راه افتادم، دیدم فضای آنجا خیلی متفاوت است. من تخصص ابتدایی نیست و خیلی هم گفتم مرا به ابتدایی نفرستند، اما قبول نکردند. اولین سال هم پایه‌ی دوم را به من دادند. آن قدر با همکاران در تعامل بودم تا توانستم خودم را وفق دهم.

● **من:** دوره ندیده بودید؟

● **خانم آهنگران:** در ضمن خدمت دوره هم دیدم.

● **من:** از همان ابتدا وارد مدرسه‌ی روستایی شدید؟

● **خانم آهنگران:** بله. یک مدرسه‌ی روستایی در بالای جاجرو؛ روستای کمرد. جاجرو شامل مناطقی مثل کمرد، خسروآباد و سعیدآباد است. کمرد دورترین نقطه است، تقریباً بالای کوه و مسیر سختی دارد. در زمستان که با اتوبوس می‌رفتیم، چند بار اشهد خود را خواندیم. دو شیفت بود و دبیرستان هم داشت. من چون نماینده‌ی معلم‌ها بودم، یک بار



خیلی از معلمان هستند که با سختی بسیار کار و تدریس می کنند، ولی هیچ جا دیده نمی شوند. معلم روستا حتی از طرف بخش هم حمایت نمی شود. گاهی دفتر و مداد بچه ها از پول معلم تهیه می شود. مدیران فقط پرسش می کنند. شما باید عشق معلم را ببینید

مشکلات قانونی شان حل شده است؟

● **خانم آهنگران:** به نظرم بعد از جریان مدافعان حرم این ها خیلی شهید دادند و حال، با آن ها همکاری بیشتری می شود. تا سال های گذشته پول زیادی از آن ها برای ثبت نام می گرفتند، اما امسال این پول را نگرفتند و خیلی رفتارشان با آن ها تغییر کرده است. البته به منطقه بستگی دارد. من در منطقه ی سعیدآباد ارتباط با بچه های افغانی را خیلی صمیمی تر می بینم. اما آن طرف سد که ساکنان تقریباً مرفه تری دارد، رفتار مدیران با افغانی ها چندان خوب نیست. اینجا خیلی بهتر است. اینجا امسال پولی از بچه ها نگرفتند و فکر می کنم حتی کمک هایی هم به آن ها می شود.

● **من:** معنادار در بچه های افغانی هستند؟

● **خانم آهنگران:** اصلاً در خانواده های افغانی معنادار نداریم. در خانواده های معتاد بیشتر مادر خرج بچه ها را می دهد. اوضاع خوبی ندارند. آنجا کارخانه هایی هست که اکثر مادران آنجا کار می کنند. بچه وقتی به خانه می رود، تا حدود ساعت پنج و شش عصر مادر را نمی بیند. خدا می داند در این موقعیت چه اتفاقاتی برای او می افتد. دلم می خواهد کاری برایشان بکنم، ولی تا آنجا که می توانم سعی می کنم بچه ها را از نظر فکری مشغول کنم تا مادرشان بیاید.

● **من:** مشکلات افغانی ها چیست؟

● **خانم آهنگران:** من در تهران هم با بچه های افغانی کار کرده ام، ولی آنجا ارتباطشان به این شکل صمیمی نیست و با بچه های اینجا متفاوت هستند. بچه های افغانی من در اینجا متوسط رو به خوب هستند. تعاملشان با بچه های ایرانی عالی است. دوست هستند و ارتباطشان صمیمی است. به خصوص منطقه ی سعیدآباد این گونه نیست که مشکلی داشته باشند. ها خیلی اهل رعایت هستند و بسیار محبوب. از طرف دیگر،

با همکارم کار می کنم. من ریاضی و ادبیات و قرآن تدریس می کنم. آماری از بچه های مدرسه ی شهدای غزه در سعیدآباد را شخصاً در آورده ام. ما شصت دانش آموز داریم که چهل و پنج نفرشان پدر معتاد دارند. یک دانش آموز دارم که هم پدر و هم مادرش معتاد هستند و هیچ کدام اوضاع خوبی ندارند؛ با اینکه اینجا نسبت به سایر مدارس نسبتاً وضعیت بهتری دارد.

من تلاشم را برای انتقال کردم، ولی فکر می کنم خدا خواست و من خودم آن را یک توفیق می دانم. چون حس می کنم وقتی من قدمی کوچک برای این بچه ها برمی دارم، در زندگی به خودم برمی گردد. خیلی احساس راحتی و امنیت می کنم. الان شاگردانی دارم که به سال های هشتم و نهم رسیده اند و در همان مدرسه هستند. الان جلو می آیند و حتی آغوش باز می کنند. من واقعاً حس می کنم آن ها بچه های خودم هستند. حس مادرانای نسبت به آن ها دارم. واقعاً هم محبتشان به زندگی خودم برگشته است.

● **من:** خانواده با این کار سخت شما مشکلی ندارند؟

● **خانم آهنگران:** همسر من برای دکترا در خارج از کشور زندگی می کند و پنج سال است که مرتب در حال مسافرت به خارج از کشور است. او پروژه های برای دکترا دارد که خیلی گسترده است. ایشان نیست و من و بچه ها خودمان هستیم. من سه فرزند دارم. دو دختر و یک پسر. دخترم که دانشجو است خیلی کمکم می کند. یکی هم دهم است و پسر هم پیش دبستانی است. به هر حال خسته هم می شویم. مسیر دور است. کارهای مانده را به خانه می آورم و بچه ها ایراد می گیرند. ولی وقتی عکس شاگردانم را به آن ها نشان می دهم، می گویند خوب است و ارتباط را حفظ کن. این سبک زیست معلمی مرا دوست دارند.

● **من:** به سراغ افغانی ها برویم و مشکلاتشان. گفتید

می‌کند. آیا من کار حرام می‌کنم؟
من گفتم، این دست تو نیست. او این کار را می‌کند. می‌گفت
حس می‌کنم نانی که می‌پزم حرام است.
به این ترتیب، کمک فکری می‌گیرند و حرف‌هایشان را به
من می‌زنند.

● **من:** با والدین هم تعامل دارید؟
● **خانم آهنگران:** بله. البته غالباً سطح سواد کمی دارند
و حتی گاهی نمی‌توانند درست صحبت کنند. من به بچه‌ها
می‌گویم با مادرشان بیایند و برایم ترجمه کنند.

● **من:** و حرف آخر خانم معلم مهربان!
● **خانم آهنگران:** خیلی از معلمان هستند که با سختی
بسیار کار و تدریس می‌کنند، ولی هیچ‌جا دیده نمی‌شوند. معلم
روستا حتی از طرف بخش هم حمایت نمی‌شود. گاهی دفتر
و مداد بچه‌ها از پول معلم تهیه می‌شود. مدیران فقط پرسش
می‌کنند. شما باید عشق معلم را ببینید. این‌ها مهم است.
مسائل دیگر زیاد اهمیت ندارند.

● **من:** سپاس گزارم که وقت عزیزتان را به ما و همکارانتان
دادید.

این گفت‌وگو طولانی‌تر از این بود. هم تعداد صفحات مجله
محدود است و هم بعضی حرف‌ها را نمی‌شود نوشت، اما این را
می‌توانم بنویسم که در چند جای گفت‌وگو بغض کردم و چشمانم
خیس شد.

چون درشان هم خیلی خوب است، بچه‌های ایرانی به نوعی
به این‌ها وابسته هستند. ۱۰ نفر از ۶۰ دانش‌آموزم، فوق‌العاده
قوی هستند، طوری که حتی طرح هم می‌دهند. با اینکه
ریاضی تغییر کرده و ما خودمان هم دوره دیده‌ایم، به ریاضی
مسلط هستند و طرح مسئله می‌کنند. بیشتر بچه‌های ایرانی
این‌طور نیستند. یک دانش‌آموز بنگلادشی هم دارم. مادرش با
یک آقای بنگلادشی ازدواج کرده، برای کار به ایران آمده‌اند و
ماندگار شده و ازدواج کرده‌اند. او هم خیلی عالی و خوب است.

● **من:** وارد مشکلات زندگی آن‌ها هم می‌شوید؟
● **خانم آهنگران:** ناخودآگاه وارد می‌شویم. یکی از اولین
توصیه‌هایی که استادمان می‌کرد، این بود که وارد زندگی
شخصی بچه‌ها نشوید، چون خیلی درگیر می‌شوید. ولی این
در مورد بچه‌های ابتدایی صدق نمی‌کند، چون ناخواسته وارد
می‌شوید و خودشان شما را با خودشان می‌برند. مخصوصاً
برای خانم‌ها که بیشتر وارد زندگی بچه‌ها می‌شوند. سعی
می‌کنم این کار را نکنم، اما نمی‌توانم مقاومت کنم. در زندگی
افغان‌ها هم همین‌طور است. آن‌ها هم اکثراً مشکلاتشان را
مطرح می‌کنند و کمک فکری می‌خواهند. مثلاً یک دانش‌آموز
پسر داشتم که در نانوایی کار می‌کرد. خیلی پسر مهربان و
خوبی بود. یک‌بار خیلی معصومانه به من گفت: «خانم، من
خیلی عذاب می‌کشم. خمیری که می‌گیرم و نان را درست
می‌کنم، باید مثلاً ۷۰ گرم باشد، این آقا از آن ۱۰ گرم کم





هدیه‌ی خداوند

گزارش و عکس: اعظم لاریجانی

قرار است با یک معلم عاشق به مدرسه‌اش برویم. قرار ما نزدیکی‌های ایستگاه متروی تهرانپارس است. سرویس‌ها آماده ایستاده‌اند. نرگس آهنگران، همان معلم عاشق را می‌بینم. سلام می‌کنم و احوال می‌پرسم و بعد می‌گویم: «اضطراب کمی بی‌خوابم کرده بود. هنوز اذان نشده، وضو گرفتم، بسم‌الله گفتم و تا ایستگاه مترو که از خانه‌ی ما دور نیست، پیاده رفتم. مترو هنوز نیمه‌خواب بود. تک‌توک آدم‌هایی مثل من خواب سبک مترو را می‌شکستند. شادی همیشگی اول صبح من این است که جا برای نشستن فراوان است. نماز صبح را در نمازخانه‌ی ایستگاه مترو خواندم.»

سرویس‌ها آماده ایستاده‌اند. به همراه همه‌ی همکارانی که از گوشه و کنار تهران آمده‌اند، سوار می‌شود. اتوبوس به سمت جاجرود حرکت می‌کند. من می‌اندیشم چه کار سختی؛ در تاریکی صبح از خانه بیرون بزنی و این راه طولانی را بروی! فقط یک چیز می‌تواند این حرکت هر روزه را توجیه کند و آن چیزی جز عشق نمی‌تواند باشد. با او همراه می‌شوم تا ببینم فرضیه‌ام درست است یا نه! بعضی از همکارانش در اتوبوس خواب نیمه‌کاره‌ی خود را کامل می‌کنند و بعضی هم باهم حرف می‌زنند.



تابلوی سعیدآباد
از دور دیده
می‌شود. خودمان را
جمع‌وجور می‌کنیم
و آماده‌ی پیاده
شدن می‌شویم.



وارد مدرسه‌ی «شهدای غزه» می‌شوم. بچه‌ها در حیاط مدرسه دنبال هم می‌دوند و تا خانم معلمشان را می‌بینند، من می‌شنوم: «سلام خانم، سلام خانم.»



با او وارد کلاس می‌شوم. بچه‌ها بلند می‌شوند. افغانی، بنگلادشی، ترک، لر و ترکمن. برای من خیلی جالب است. تازه متوجه می‌شوم چرا سردبیر اصرار داشت این گزارش هر چند کوتاه را تهیه کنم. نرگس آهنگران می‌گوید: «من آن‌ها را به قومیتشان نمی‌شناسم. کودکان ملیت یا قومیت ندارند. همه فقط کودکانند و نیازمند مراقبت و مهر.»

در راه که بودیم، پرسیدم: هر روز این راه را می‌روی و برمی‌گردی؟ لبخند می‌زند و می‌گوید: «هشت سال پیش طی کردن هر روزی این مسیر برایم دشوار بود، اما حالا نیامدن این راه برایم تحمل‌ناپذیر است. حالا به عشق تک‌تکشان می‌آیم. مادرشان شده‌ام.»

آیا با تو درد دل هم می‌کنند؟

گاهی زندگی آن قدر به آن‌ها سخت می‌گیرد که دلشان سرریز می‌کند و سر بسته از فقر، اعتیاد، دعوا یا بی‌مهری در خانواده به من می‌گویند. وقتی به چشمانشان نگاه می‌کنم، نگاه فرزندانم را می‌بینم و آرزو می‌کنم کاش آن‌ها هم نگاه مادرشان را در چشمان من ببینند.



آیا این رفت‌وآمد تأثیری در زندگی شما داشته است؟

در این مدرسه فقط آموزش نمی‌دهم، بلکه آموزش هم می‌بینم. اینجا یاد گرفته‌ام صبور باشم. از لحظه‌ای که از خانه بیرون می‌آیم، تا زمانی که به خانه برمی‌گردم، ثانیه‌به‌ثانی صبر را تمرین می‌کنم. یاد گرفته‌ام در معلمی، عاشقی حرف اول را می‌زند. یاد گرفته‌ام: نگاهم را به زندگی و آدم‌ها تغییر دهم. یک چیزی هست که مرا به قلب و روح بچه‌ها نفوذ می‌دهد. با این بچه‌ها رشد می‌کنم، بزرگ می‌شوم و هر روز با خودم نجوا می‌کنم: «قدر این هدیه‌های خداوند را بدان!»



بارها و بارها چیزهایی درباره‌ی عشق معلمی شنیده و خوانده بودم، اما امروز با **عشق معلمی** روبه‌رو شدم.

خانم آهنگران از نگاه بچه‌ها

بچه‌ها دلشان با خانم آهنگران یکی است. او را دوست دارند. حتی اگر از او دلگیر هم شده باشند، مثل دلگیری کودکی از مادرش است.

پای صحبت بچه‌ها نشستیم و از آن‌ها پرسیدیم: «چه احساسی نسبت به خانم آهنگران دارید؟»

هر کدام با لحن و حس کودکانه و صاف و ساده پاسخ دادند: «وقتی به کلاس می‌آید حس مثبتی می‌دهد. معلم بسیار خوبی است.»

«من احساس خوبی به خانم آهنگران دارم. دلم می‌خواهد با او درد دل کنم، ولی خجالت می‌کشم.»

«خانم آهنگران خیلی عالی است. با تمام وجودش درس می‌دهد تا ما کارهای شویم.»

«من از معلمم راضی هستم و به او احساس محبت دارم.»

«با او راحت هستم.»

«خانم مثل مادرم است.»

«احساس خوبی دارم، چون وقتی تدریس می‌کند با ملایمت با بچه‌های کلاس حرف می‌زند. اما وقتی که بچه‌های کلاس ما درس نمی‌خوانند ما را سرزنش می‌کند که حق هم دارد.»

«همه چیز خیلی خوب پیش رفته و احساس خوبی به معلمم دارم. یکی از بهترین راه حل‌ها برای اینکه مشکلات را برطرف کنیم»

دردل است. من با او درد دل می‌کنم.

«من خانم آهنگران را خیلی دوست دارم، چون او هم مهربان است و هم بسیار عالی درس می‌دهد.»

«احساس سبکی. چون پیش او می‌نشینم و درد دل می‌کنم.»

«یک‌بار از دست من ناراحت شد و با من صحبت نمی‌کرد. من خیلی ناراحت شدم، چون او را دوست دارم و دلم نمی‌خواهد از دستم ناراحت باشد.»

«احساس مادری بسیار مهربان»

«احساس عالی و خوب»

«وقتی خانم آهنگران وارد کلاس می‌شود، انرژی مثبتی به جو کلاس می‌دهد.»

«احساس محبت. چون به ما درس می‌دهد تا در آینده افرادی موفق شویم.»

«من روز اولی که خانم آهنگران را دیدم، فکر کردم خیلی بد اخلاق است، ولی بعد فهمیدم خانم خوبی است و عضو سه معلمی شد که بهترین معلمان من بودند.»

«احساس شوق»

«او مادر دوم ماست و خیلی راز نگه‌دار است.»

«هیچ. چون یک‌دفعه من درس نخواندم و دعوایم کرد.»

«احساس خوشبختی می‌کنم که او معلمم است. گاهی هم ناراحت می‌شوم؛ وقتی یه کوچولو سخت‌گیری می‌کند.»



برداشت دوسویه از جایگاه معلمان در بین والدین

ترجمه و تنظیم: دکتر نیره شاه‌محمدی

به تعلیم و تربیت

دانش آموزان، کارهای اجرایی کلاس درس و ایمنی مدرسه بی خیال اند. این دسته از والدین تصور می کنند معلمان همه چیز را یک شوخی فرض کرده اند. البته اگر والدین مجبور بودند برای چند هفته به ۳۰ دانش آموز یک کلاس با توانایی های فردی متفاوت درس بدهند، دیدگاه آن ها تغییر می کرد، اما متأسفانه امکان این کار فراهم نیست.

یکی دیگر از دلایلی که معلمان نسبت به گذشته احترام کمتری بین والدین دارند، سیاست حاکم بر جامعه است. قبل از رشد این چنین جمعیت، آموزش و پرورش به لحاظ سیاسی عقب مانده بود. گرچه اعضای هیئت امنای مدرسه را اولیا و اعضای جامعه محلی انتخاب می کردند، اما تعداد کمی از مردم درباره ی آن ها اطلاعات داشتند و نسبت به شناخت آنان کنجکاو و علاقه مند هم نبودند. سیاستمداران سطوح بالای دولت نیز علاقه ی کمی به آموزش و پرورش نشان می دادند، اما برای متولدین سال های ۱۹۴۷ و ۱۹۶۷ همه چیز تغییر کرد و سیاستمداران دریافتند آموزش و پرورش مسئله ی داغ روز است.

وقتی یک وزیر اعلام می کند می خواهد وزیر آموزش و پرورش شود، او مسئولیت دارد در کار نظام آموزش و پرورش درگیر شود. این باعث می شود او برنامه های درسی و حتی درس های روزانه را به مدارس و معلمان دیکته کند. در نتیجه، به نیازهای دانش آموزان بی توجهی می شود. بیشتر از این دیدگاه تمامی وزرای آموزش و پرورش در نظریه پردازی و ایده دهی صاحب نظرند، اما تجربه ی واقعی ندارند.

بدتر از همه آنکه تصور می شود ریشه ی همه ی مشکلات به نظام آموزشی برمی گردد و نمایندگان جامعه از آن به عنوان سپر بلای خود استفاده می کنند. در این میان، معلمان بیشتر از سایر عوامل

رفتار برخی از والدین با معلمان فرزند خود دوستانه و حمایتی است. آن ها مشتاقانه و با همکاری نزدیک با معلم تلاش می کنند از کیفیت آموزش و پرورش فرزندشان مطمئن شوند. در مقابل، دسته دیگری از والدین، با معلم فرزند خود مشکل دارند و به او احترام نمی گذارند. دلیل این امر چیست؟ در پاسخ باید گفت، در گذشته والدین دو برداشت متفاوت از مقام و موقعیت معلم داشتند. در برداشت اول، به دلیل موفقیت معلمان در شغل خود و برخورداری از بالاترین سطح تحصیلات در بین افراد جامعه، آنان مورد احترام والدین و همواره در حال یادگیری بودند. در برداشت دوم، از دیدگاه والدین، برخی از معلمان صادقانه کار نمی کردند و در مقابل احترام کافی هم دریافت نمی کردند.

اما امروزه سطح تحصیلات بیشتر معلمان همانند اکثریت افراد جامعه است، زیرا بیشتر افراد جامعه به سمت تحصیلات عالی گرایش دارند. دیگر معلمان از نظر تحصیلات خود نسبت به سایرین برتر نیستند، بلکه تا حدی هم با چشم کهری به آن ها نگاه می شود. این تصور وجود دارد که گرچه آن ها از هشت صبح تا پنج بعدازظهر در مدرسه و کلاس درس حضور دارند، اما در عمل کاری انجام نمی دهند و به طور مرتب به دلایل متفاوت در تعطیلات به سر می برند.

دلیل دیگری که امروزه مقام معلمان در بین اولیای دانش آموزان مانند گذشته نیست، آن است که اولیا درک و باور درستی از کار معلمان در کلاس درس ندارند. هر یک از والدین فکر می کند رویه ی آموزش و تدریس معلم فرزندش همانند دوران تحصیلی خود اوست. به طور کلی، تدریس در کلاس درس کار شاقی نیست و هر کسی می تواند این کار را انجام دهد. در طول پنج روز در هفته و شش ساعت کار روزانه، معلم فقط مدت زمان کوتاهی را حرف می زند، برای دانش آموزان تکلیف تعیین می کند و بعد هم به خانه خود برمی گردد. این کار آسانی است. تهیه و داشتن طرح درس، اداره کردن کلاس و دانش آموزان و مشکلات دانش آموزان در یادگیری اصلاً مهم نیست و معلمان نسبت



بدرفتاری و بی‌نظمی متهم می‌کنند و فراموش می‌کنند که تربیت فرزندشان مسئولیت خودشان است.

در کنار موارد ذکر شده، نظام آموزشی جامعه نیز علیه معلمان است. در دو نسل پیش، انضباط به معنی تحقیر کردن، فرستادن کودک به گوشه‌ای از کلاس، روی دست او با خط کش زدن یا فرستادن به دفتر برای تنبیه توسط مدیر فرض می‌شد. اما امروزه معلمان در مورد مسائل انضباطی دانش‌آموزان خود قدرتی ندارند و حتی از عواقب سرزنش کوچکی مانند مشاجره‌ی شفاهی والدین خشمگین با خود، حمله‌ی فیزیکی از سوی والدین یا دانش‌آموز، پیگیری قانونی و درخواست غرامت برای توهین کردن می‌ترسند، زیرا ریسک آن بالاست. این نشان می‌دهد، انگیزه‌ی منضبط کردن دانش‌آموزان در معلمان صفر است و معلمان ضعیف، غیر مصمم و در انجام وظایف خود کم‌کوش هستند. اما سؤال آن است که این مسئله در آینده چگونه خواهد بود؟ زیرا به احتمال، نسل آینده با تأخیر بیشتری تشکیل خانواده می‌دهد و زنان در سنین بالاتر از ۳۰ تا ۴۰ سال صاحب فرزند می‌شوند. این جریان فرزندان کمتر و کمتری را در پی خواهد داشت و خودبه‌خود این فرزندان برای خانواده‌هایشان بسیار قیمتی و باارزش‌تر می‌شوند.

نکته‌ی بعدی این است که همان‌طور که تقاضا برای درخواست شغل افزایش می‌یابد، آموزش و پرورش به‌عنوان نیاز نه به‌عنوان موفقیت، دیده می‌شود و ارزش آن در چشم مردم کاهش می‌یابد؛ به‌خصوص بین افرادی که تحصیلات دانشگاهی ندارند. در چنین شرایطی، نمی‌توان از مردم انتظار داشت در چنین محیط رقابتی صبر بیشتری داشته باشند و مسائل موجود در مدارس را بپذیرند. والدین فردا به احتمال زیاد صبر کمتری دارند. کمتر به مسائل مرتبط با کودکان علاقه‌مندند و به‌طور کلی والدین بدی خواهند بود. همه‌ی این‌ها به نظر ترسناک می‌رسند. از این‌رو لازم است، مدرسه و معلمان دستورالعمل‌هایی مرتبط با رفتار قابل قبول ارائه دهند و در آن تبعات انضباطی رفتار غیرقابل قبول را بیان کنند و والدین را ملزم به رعایت آن‌ها کنند و از والدین درخواست کنند موارد بیان شده در دستورالعمل را تأیید کنند.

نکته‌ی مهم دیگر آن است که کار معلم برای موفقیت جامعه خیلی حیاتی است؛ چه والدین آن را تأیید کنند و چه نه. معلمان باید بیشترین رضایت را از موفقیت تحصیلی دانش‌آموزان ببرند؛ حتی اگر جامعه یا والدین فرصت قدردانی از آن‌ها را نداشته باشند.

دست‌اندرکار نظام آموزشی مورد هدف قرار می‌گیرند و آنچه در کلاس خود انجام می‌دهند، مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد. برای سیاست‌مداران راحت‌تر است که معلمان را تنبیل و منبع تمام مشکلات نظام آموزشی بدانند. آن‌ها مخصوصاً این دعوا را با معلمان راه می‌اندازند تا در بازی سیاسی خود امتیاز کسب کنند و نشان دهند چقدر پرتلاش و پی‌گیر هستند.

نکته‌ی بعدی تغییر در نگرش والدین است. در گذشته، اگر دانش‌آموزی کار نادرستی در کلاس انجام می‌داد و مشکلی ایجاد می‌کرد، نه تنها معلم و مدیر، بلکه والدین در منزل او را تنبیه می‌کردند. امروزه والدین این مفروضه را دارند که حق با کودک آن‌هاست و معلم اشتباه می‌کند. بنابراین، به معلم حمله می‌کنند، معلمی که قصد منضبط کردن دانش‌آموزان را داشته است.

دلایل این موضوع بسیار پیچیده‌اند. اولاً، والدین همیشه کمبود زمان دارند و غالباً پدر و مادر هر دو بیرون از خانه کار می‌کنند. یا حتی مادر سرپرست خانوار است و گاهی مجبور است دو یا سه شیفت کار کند تا بتواند زندگی را اداره کند. در نتیجه، این گروه از والدین معمولاً خسته، هراسان و مضطرب‌اند. مدام خشم خود را سرکوب می‌کنند و صبر کافی برای درک وضعیت تحصیلی فرزندشان ندارند. در واقع، بخشی از رفتار غلوآمیز آنان به خاطر احساس گناهشان است. آنان زمان کافی را با فرزند خود سپری نمی‌کنند و سعی می‌کنند آن را از طریق والد خوبی بودن جبران کنند. این امر احتمالاً منجر می‌شود دانش‌آموز فکر کند معلم او فرد بدی است.

دیگر آنکه؛ برخی از کودکان برای والدین خود به مثابه گوه‌ر هستند. والدین آن‌ها را به‌عنوان ملک و تعلقات خود، مانند یک ماشین پرنزق و برق، می‌بینند. بنابراین، اجازه نمی‌دهند دیگران به فرزندشان چیزی بگویند. مسئله زمانی وخیم‌تر می‌شود که معلم رفتار بدی با کودکشان داشته باشد؛ کسی که جلوه‌ی کوچکی از شخصیت و ویژگی‌های برجسته‌ی ژنتیکی آن‌هاست. این امر منجر می‌شود والدین برای منضبط کردن فرزند خود فرصت کافی نداشته باشند. نکته‌ی دیگر آن است که والدین غالباً خود فرزندان لوس برای والدینشان بوده‌اند و همیشه به دلخواه خود رفتار کرده‌اند. آن‌ها جهان را در خدمت راحتی و رفاه خود می‌بینند. این افراد گستاخ متأسفانه معلمان را مستخدم خود می‌بینند که تنها وظیفه‌شان نگهداری از فرزند آن‌هاست. حالا در کنار مسئولیت نگهداری، چیزی هم درس می‌دهد. این دسته از والدین غالباً معلم را به خاطر



مدیر دبستان شش کلاسه‌ی روستای شیروانده با نودوپنج دانش‌آموز است؛ روستایی در دامنه‌های کوه سه‌ه‌ند، حدود چهل کیلومتری تبریز. هشت کیلومتر دورتر از محل خدمتش، در انتهای یک جاده‌ی خاکی و بعد از گردنه‌ای برف‌گیر، روستای کم‌جمعیتی به نام قره‌چای قرار دارد که زمستان‌ها راهش چندین بار در اثر بارش برف مسدود می‌شود. آقای مدیر شنیده است آنجا فقط دو دانش‌آموز دختر دارد که از تحصیل بازمانده‌اند. چون نمی‌توانند هرروز این همه راه را تا مدرسه بیایند. برای همین دسته‌به‌کار شده و هر روز با ماشین شخصی خودش به روستای مجاور می‌رود و کلاس دونفره‌اش را در مدرسه‌ی متروک قره‌چای دایر می‌کند. گپ و گفت صمیمی ما را با ایشان می‌خوانید:

تدریس خصوصی رایگان

گپ و گفتی صمیمی
با معلم یک کلاس دونفره

حبیب یوسف‌زاده





کمی از خودتان و حال و هوای معلمی در روستا بگویید.

● موسی روشن هستیم؛ اهل روستایی در همین حوالی به نام «عین‌الدین». از ۲۲ سال خدمتم در آموزش و پرورش، فقط شش سال تدریس کرده‌ام و بقیه را مدیر بوده‌ام. بچه‌های روستا، از صفای روستایی و معصومیت خاصی برخوردارند که نمونه‌اش را در شهرهای بزرگ کمتر می‌توان دید و من از بودن در میان آن‌ها لذت می‌برم. از این نظر فکر می‌کنم معلمان روستا نسبت به معلمان شهر موقعیت بهتری دارند و حتی احترام متقابل بین معلم و دانش‌آموز بیشتر است.

شما که ظاهراً عادت به مدیریت دارید، چطور حاضر به تدریس در یک کلاس دونفره و دوردست شدید؟

● راستش وقتی متوجه شدم حدود دو هفته از مهرماه گذشته و هنوز تکلیف آن دو دانش‌آموز مشخص نشده است، بالینکه می‌دانم فعلاً حق‌الزحمه‌ای در کار نیست، برای رضای خدا رفتم سراغ خانواده‌هایشان و خواستم اجازه بدهند در ساختمان متروک مدرسه‌ی روستا به آن‌ها درس بدهم. یکی از این بچه‌ها پایه‌ی اول و دیگری پایه‌ی دوم است. در پایان کلاس هم از آن‌ها می‌خواهم صلوات بفرستند. این دستمزد من است و البته چیز کمی نیست.

هفته‌ای چند ساعت برایشان وقت می‌گذارید؟

● تقریباً هجده ساعت در هفته.

وضع پیشرفت تحصیلی این دو دانش‌آموز، نسبت به آن‌هایی که مرتب به مدرسه می‌آیند، چطور است؟

● چنین کلاس‌هایی، هر چند مثل کلاس خصوصی هستند، اما کیفیت کلاس‌های پرجمعیت را ندارند. به نظر من، بودن در میان جمع، یکی از نیازهای اساسی بچه‌هاست. این‌جوری جامعه‌پذیری آن‌ها کمتر می‌شود. بچه‌ها نیاز دارند با دوستانشان گروهی کار کنند و حتی توی سر و کله‌ی همدیگر بزنند. بچه‌های این کلاس دونفره به‌هر حال احساس تنهایی می‌کنند و زودتر خسته می‌شوند.

در منطقه‌ی خودتان چند تا از این روستاها سراغ دارید که تعداد دانش‌آموزان آن‌ها به حدنصاب نمی‌رسد؟

● در این حوالی حدود پنج روستا با این شرایط وجود دارد. راستش همان‌طور که گفتم، به خاطر خدا این کار را می‌کنم، هیچ‌وقت هم پشیمان نیستم. از اینکه بچه‌ها هر روز چیزهای تازه‌ای یاد می‌گیرند، کیف می‌کنم!

در مناطق روستایی بچه‌ها خیلی زود وارد کارزار زندگی می‌شوند و خانواده‌ها آن‌ها را یک نیروی کار جدی تلقی می‌کنند، این موضوع خللی در روند تدریس شما ایجاد نمی‌کند؟

● این مورد در سال‌های گذشته بیشتر به چشم می‌خورد. ولی حالا، سطح آگاهی مردم بالاتر رفته و به‌قول معروف زمانه عوض شده. مثلاً بیست سال پیش که معلم تازه‌کاری بودم، در روستای محل خدمتم دخترها فقط تا پایان دوره‌ی ابتدایی اجازه‌ی درس خواندن داشتند و اغلب پسرها هم در دوره‌ی راهنمایی ترک تحصیل می‌کردند. چون منفعت نقد را به سود نسبی ترجیح می‌دادند و دنبال این بودند که هر چه زودتر پول دربیاورند! ولی حالا اوضاع فرق کرده است.

غیر از درس دادن به بچه‌ها، برای خانواده‌ها هم برنامه‌ی خاصی دارید؟

● بله، ما در مدرسه جلسات ماهانه ترتیب

می‌دهیم و از مشاوران و کارشناسان منطقه دعوت می‌کنیم برای ارتقای آگاهی خانواده‌ها و ایجاد ارتباط بیشتر بین خانه و مدرسه، برای اولیا صحبت کنند.

با دوزبانگی بچه‌ها مشکلی ندارید؟

● چرا، خیلی از دانش‌آموزان ترجیح می‌دهند آذری حرف بزنند و از فارسی حرف زدن در کلاس خجالت می‌کشند! گاهی هر چه تلاش می‌کنیم، به نتیجه نمی‌رسیم و ترکی می‌شود زبان رسمی کلاس! البته این شرایط در مدارس پسرانه بیشتر است و دخترها راحت‌تر فارسی حرف می‌زنند.

وضعیت قبولی بچه‌ها در دانشگاه چطور است؟

● خیلی خوب. طوری که بیش از ۹۰ درصد بچه‌های روستا در دانشگاه‌های دولتی و غیردولتی قبول می‌شوند. شاید به این دلیل که در روستا عوامل حواس‌پرتی کمتر است و بچه‌ها تمرکز بیشتری دارند. یا شاید برای این است که سرب کمتری نفس می‌کشند.

با بخش‌نامه‌های جورواجور اداری چه می‌کنید؟

● مجبوریم پاسخ بدهیم. واقعاً کثرت بخش‌نامه‌ها و پاسخ‌گویی به آن‌ها رسیدگی به پیشرفت آموزشی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و بیشتر وقت مدیران صرف بخش‌نامه‌خوانی و کارهای کلیشه‌ای و تکراری می‌شود.

اگر به‌عنوان مدیر و معلم مدرسه‌ی روستایی پیام، گله، درد دل و حرفی دارید که ناگفته مانده است، بفرمایید.

● گله‌ی ما بیشتر به خاطر کمبود اعتبارات و سرانه‌ی مدارس است. احتمالاً می‌دانید که امروزه، به خاطر شرایط موجود، مدیر موفق کسی است که در جذب کمک‌های مالی از اولیا و پیدا کردن خیر برای مدرسه توانمند باشد. بنابراین، مجبوریم برای تأمین مایحتاج مدرسه، خود را به آب‌و‌آتش بزنیم. این در حالی است که در رسانه‌ها اعلام می‌شود مدارس حق گرفتن پول از دانش‌آموزان را ندارند! البته واقعیت هم همین است. بچه‌ها پولی پرداخت نمی‌کنند. اولیا هستند که با زبان خوش و برای سعادت بچه‌هایشان باید سرکیسه را شل کنند!

ممنون از اینکه لطف فرمودید و در این گفت‌وگو شرکت کردید.

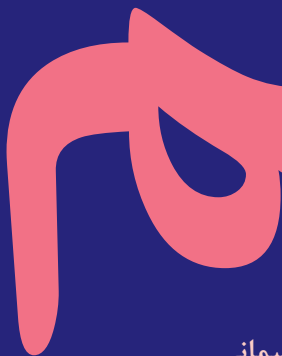
چشم‌نوازی ظاهری

معلم

دکتر نیره شاه‌محمدی

عضو هیئت علمی سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

زیبایی و تناسب ظاهری معلم شاخص مثبت و غیرقابل انکاری در حرفه‌ی معلمی است که می‌تواند از عناصر مهم یادگیری دانش‌آموزان نیز باشد. دانش‌آموزان به ظاهر و نحوه‌ی لباس پوشیدن معلمان توجه خاصی دارند و درباره‌ی آن دقت و موشکافی می‌کنند. تأثیر این ظاهر و پوشش معلم در نخستین روزهای برخورد با دانش‌آموزان بیشتر است و تا مدت‌های زیادی در ذهن دانش‌آموزان می‌ماند؛ گاهی حتی تا آخر عمر آن را فراموش نمی‌کنند. با وجود اینکه پوشش معلم بر میزان احترام و اعتبار او در میان دانش‌آموزان تأثیر مثبت دارد، اما در جامعه‌ی ما به این موضوع اهمیت چندانی داده نمی‌شود. برعکس، تمام فشار بر نوع پوشش دانش‌آموزان است. در فرهنگ ما، استفاده از رنگ‌های تیره به‌صورت عرف درآمده است. حتی بعضی از مدارس معلمان را به پوشش با رنگ‌های تیره مجبور می‌کنند. در صورتی که مقام و منزلت معلم و نقش الگویی وی ایجاب می‌کند که از نظر سر و وضع ظاهری کاملاً آراسته و مرتب باشد. راهکار ۳۵ سند تحول بنیادین نیز بر این موضوع تأکید کرده است.



سلامت جسمانی

سلامت جسمی معلم نیز مهم است و شرط اساسی موفقیت او محسوب می‌شود. از این‌رو، هر معلم لازم است:

- از سلامت کامل جسمی برخوردار باشد و از نقص و عیب‌های فاحش عضوی به دور باشد.

- شاداب و بانشاط باشد.

- از اعصابی سالم برخوردار باشد.

برای اینکه معلم بتواند به وظایف حرفه‌ای خود عمل کند:

- باید حواس صحیح و سالم داشته باشد.

- کر و کور نباشد تا بتواند حرف

دانش‌آموزان را به خوبی بشنود.

صدایی بلند و رسا، دلنشین و گوش‌نواز

داشته باشد. تدریس با صدای بلند، بسیار

آهسته، سریع یا بسیار کند، شیوه‌ی

گفتاری یکنواخت و تأکید بیهوده بر برخی

از کلمات در سخن، دلپذیر نیست.

- خوش‌خلق، خوش‌رو، بردبار و

خوشتن‌دار باشد.

خط زیبا و شیوه‌ی نگارش خوب نیز

برای معلم پسندیده است.

منبع

ZHAO, Y. L., ZHANG, Z., & CHENG, C. X. (2015). The influence of Teachers' Appearance in the Process, International Conference on Informatization in Education, Management and Business.

چه پوششی مناسب است؟

پوشش مناسب و ظاهر مرتب معلم به ایجاد انگیزه و علاقه در دانش‌آموزان نسبت به مدرسه کمک می‌کند. رنگ لباس معلم نیز بر کیفیت آموزش اثر مستقیم دارد، زیرا باعث تحریک‌پذیری بخش میانی مغز و ایجاد نشاط در محیط آموزشی، در دانش‌آموز و معلم، می‌شود. برعکس، اگر معلم ظاهری ژولیده و نامرتب داشته باشد و لباس‌های کهنه، ساده و رنگ‌های تیره بپوشد، امکان بی‌توجهی، نبود تمرکز، بی‌حوصلگی و اضطراب در دانش‌آموزان وجود دارد. در حالی که پوشیدن لباس‌هایی به رنگ‌های سفید و زرد ملایم باعث تقویت حافظه و تمرکز می‌شود. رنگ‌های گرم مانند قهوه‌ای، کرم، لیمویی، آبی آسمانی یا سبز نیز توجه دانش‌آموزان را به معلم جلب می‌کند. رنگ‌های ملایم مانند آبی نیز آرامش را در پی دارند.

در مدتی که معلم در کلاس حضور دارد، لباس او نوازشگر چشمان دانش‌آموزان است. او با انتخاب نوع و رنگ لباس، با دانش‌آموزان ارتباط برقرار می‌کند. معلمانی که لباس‌هایی با رنگ‌های روشن، شاد و نزدیک به رنگ‌های طبیعت می‌پوشند، برای خود و دانش‌آموزان نشاط و شادی به ارمغان می‌آورند. در حالی که پوشیدن لباس‌هایی با رنگ‌های تیره یا خنثا، مانند مشکی یا خاکستری، حس اندوه، غم و کمرختی را در دانش‌آموزان ایجاد می‌کند. از این‌رو، بهتر است لباس

معلم علاوه بر سادگی و زیبایی، متناسب با محیط آموزشی طراحی شود.

پوشیدن لباس‌هایی با پارچه‌ی نخی و سبک و کفش‌های نرم، راحت و سبک

برای مدرسه مناسب‌تر است. همچنین، جور بودن رنگ کفش با کمر بند در معلمان مرد، و شلوار با مانتو در معلمان زن، برای بچه‌ها بسیار جذاب است.

خانم معلم‌ها می‌توانند رنگ روپوش را با

مقنعه، رنگ مقنعه را با شلوار یا رنگ روپوش

را با کفش هماهنگ کنند. روپوش هم بهتر

است قدری آزاد باشد. کفش‌ها بهتر است

واکس زده و تمیز باشد. به معلمان زن

پیشنهاد می‌شود، در روزهای سرد سال،

علاوه بر پالتو، روپوش سبکی هم بپوشند

تا در صورت نیاز، پالتوی خود را درآورند و

گرمای کلاس ادیتشان نکند. خانم معلم‌های

چادری نیز می‌توانند زیر چادر مشکی‌شان

روسری‌هایی با رنگ‌های روشن بپوشند.

توصیه می‌شود، معلم هنگام جلسه با

اولیا لباس‌های رسمی و مرتب بپوشند

و عطر هم بزنند. در کلاس درس، داشتن

زیورآلات، مانند انگو، کار درستی نیست،

اما به دست کردن حلقه و ساعت خوب

است، زیرا ظاهری ساده و در عین حال

مرتب و تمیز می‌تواند آراستگی معلم را

حفظ کند. پوشش مناسب به معلم کمک

می‌کند خودش احساس بهتری داشته

باشد و بهتر تدریس کند. همچنین کمک

می‌کند دانش‌آموزانش را بیشتر جذب

کند، انسان‌ها به‌طور فطری آراستگی و

تمیزی را دوست دارند.

شلوار خاکی رنگ نپوشید!

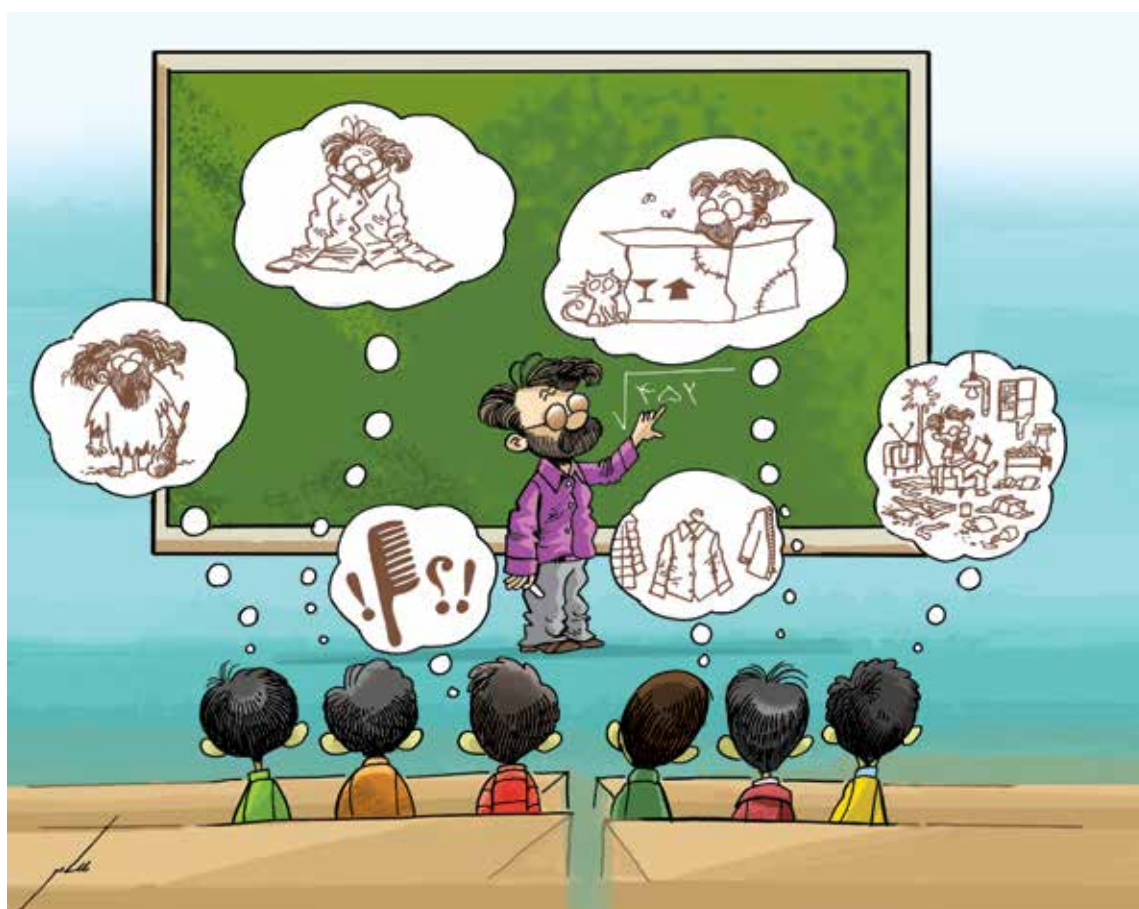
اپیدمی پوشیدن شلوارهای خاکی رنگ در میان معلم‌های آمریکایی و گاهی آسیایی باعث شده است این نوع رنگ از شلوارهای مردانه به مظهر تکرار و یکنواختی در لباس معلم بدل شود. با وجود تنوع بسیار لباس‌ها و شلوارهای مردانه از لحاظ رنگ و طرح، دلیل اصرار معلم‌های آمریکایی به پوشیدن این شلوارها هنوز مشخص نیست!

محیط مدرسه و کلاس درس بیش از هر جای دیگری نیازمند فضایی شاد و پر نشاط است تا شرایط روحی دانش‌آموزان را برای کسب علم‌آموزی و یادگیری درس‌ها آماده کند. یکی از عواملی که به داشتن فضای مناسب کمک می‌کند، پوشش معلم است که نقش مهمی در آموزش دارد. بسیاری از مسئولان آموزش و پرورش کشورهای گوناگون بر این عقیده‌اند که معلم‌های مدارس نیز باید طبق ضوابط خاص، یونیفرم‌های یکدست بپوشند. آنان برای قطعیت بخشی به نظر خود به مشاغلی اشاره می‌کنند که در آن‌ها افراد لباس یکدست می‌پوشند. بحث لباس فرم در مدارس، تنها ایجاد نظم و ترتیب در محیط آموزشی نیست. بحث ارتباط متقابل با دانش‌آموزان و فضای آموزشی در میان است. لباس‌های تکراری در قالب «یونیفرم» با رنگ‌هایی تیره و یکنواخت، بی‌حوصلگی و یکنواختی هرچه بیشتر را سبب می‌شوند. اگر معلم‌ها در مدرسه، تأکید روایات را مبنی بر پوشیدن لباس‌هایی با رنگ شاد و روشن مبنای پوشش قرار دهند، تأثیر مثبت زیادی بر آموزش و فضای ذهنی دانش‌آموزان خواهند گذاشت. در اینجا به تعدادی باید و نباید در مورد لباس معلم‌ها، که نه تنها در ایران بلکه در سراسر دنیا مطرح است، اشاره می‌کنیم.

آموزش خوب در لباس خوب

راهنمای پوشش معلم‌های آقادر مدارس و تأثیر آن بر یادگیری

مجتبی ناطقی



سایزتان را بدانید!

این نکته را بیش از همه باید به معلم‌های آقا متذکر شد. خانم‌های معلم معمولاً این نکته را به خوبی رعایت می‌کنند و لباس مناسب سایزشان را می‌پوشند. اما آقا معلم‌ها به سایزتان توجه کنید و لباس خیلی تنگ یا خیلی گشاد نپوشید. برخلاف تصور معلم‌ها، دانش‌آموزان به جزئیات دقت می‌کنند و همه‌چیز را زیر نظر دارند. حواس بچه‌ها به اضافه وزن و کاهش وزن شما هم هست. آن‌ها می‌دانند امروز نسبت به هفته‌ی قبل چاق‌تر شده‌اید یا لاغرتر!

کمی، فقط کمی، به‌روز باشید!

نیاز نیست آخرین مدها را دنبال کنید و یا طبق مد لباس بپوشید. اما اگر هنوز طرفدار لباس‌های دهه‌های ۶۰ یا ۵۰ ایران هستید، باید نظرتان را عوض کنید و کمی به‌روزتر بپوشید. حداقل به نحوی لباس بپوشید که دانش‌آموزان را به یاد دهه‌ی خاص، گروه خاص یا مناسبت خاصی نیندازد!

تی‌شرت یقه‌دار سه دکمه ممنوع!

به اندازه‌ی موهای سر هستند معلم‌هایی که در آمریکا تی‌شرت یقه‌دار سه دکمه را با شلوارهای خاکی‌رنگ می‌پوشند. تی‌شرت‌هایی که به گفته‌ی منتقدان، خودشان به شاه‌ماهی شباهت دارند، از این جهت که کمی جدی‌اند و کمی شوخ! پس نمی‌توان این لباس را گزینه‌ی مناسبی دانست.

عطر بزنید!

غیر از اینکه خودتان عطر می‌زنید، می‌توانید فضا را نیز با خوشبوکننده‌ها معطر کنید.

رنگی فکر کنید، رنگی بپوشید!

از رنگی پوشیدن نترسید. ترس از رنگی پوشیدن، به‌خصوص در بین معلم‌های آقا بسیار رایج است. معلم‌ها معمولاً رنگ‌های تیره را به رنگ‌های روشن و شاد ترجیح می‌دهند. متأسفانه برداشت همه از رنگ شاد رنگ‌های قرمز، صورتی و نارنجی است، در صورتی که می‌توان با رنگ‌های آبی و سبز هم تنوع خاصی به پوشش معلمی بخشید.

به شلوارهای «چندجیب» نه بگویید!

کسی که این نوع شلوارها را اختراع کرد، احتمالاً تنها یک موضوع را مدنظر قرار داده و آن مشغول کردن مشتری‌هایش به جیب‌های به‌دردنخوری بوده است که در این شلوارها به کار رفته‌اند. نکته اینجاست که معلم در طول ساعت کاری خود در کلاس درس و در محیط مدرسه، به این تعداد جیب هیچ نیازی ندارد!

شبه دانش‌آموزان نپوشید!

وقتی پدر و مادرها شما را در خیابان یا نزدیک مدرسه می‌بینند، باید بتوانند شما را از دانش‌آموزانتان تشخیص دهند. باید بدانند شما معلم هستید نه رهگذری در خیابان. پس اگر از جمله معلم‌هایی هستید که فکر می‌کنید با تی‌شرت گشاد و شلوار جین مورد اعتماد به‌نظر می‌رسید، باید بگوییم خیر! اصلاً این‌طور نیست!

کتانی‌های سفید؟ آخر چرا؟

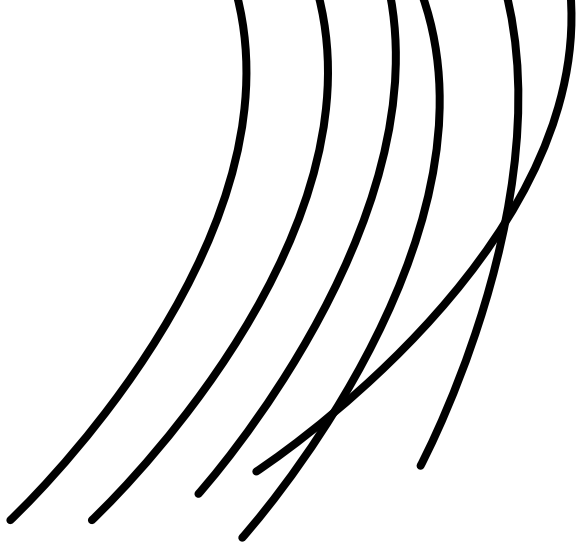
کتانی‌های بزرگ و سفیدرنگ را می‌توان گزینه‌های خوبی برای معلم‌های ورزش دانست. تصور پوشیدن کتانی با شلوار و پیراهن مردانه یا مانتو و شلوار زنانه و کمی رسمی، کمی دور از حالت عادی است. با وجود اینکه ممکن است معلم در این کفش‌ها احساس راحتی کند، اما تکرار و اصرار به پوشیدن چنین کتانی‌هایی، ایده‌ی خوبی نیست! پیشنهاد ما به معلم‌های عزیز، کفش‌های چرم و معمولی است. خانم‌ها نیز دقت کنند که کفش‌های پاشنه‌دار اصلاً مناسب کلاس نیست و علاوه بر سروصدایی که در کلاس ایجاد می‌کند، ممکن است در حین تدریس نیز مخل باشد و برای شش هفت ساعت کار مناسب نباشد.

به آرایش غلیظ و زیورآلات نه بگویید!

آرایش غلیظ و زدن لاک برازنده‌ی خانم معلم نیست. آرایش خاص مو هم برای آقایان به هیچ‌وجه جالب نیست. دانش‌آموزان در طی تحصیل در سنی قرار دارند که از معلم‌های خود الگوبرداری می‌کنند. بنابراین، نوع آرایش مو و صورت در مورد آقایان و خانم‌ها به یک اندازه مهم است. استفاده از زیورآلات نیز پیشنهاد خوبی نیست. به دست کردن حلقه و ساعت کافی است.

داستانک (براساس واقعیت)

چند روزی بود که حوصله‌ی رفتن به آرایشگاه و اصلاح موی سر و صورت‌م را نداشتم. توجهی به لباسی که می‌پوشیدم نمی‌کردم و تقریباً هیچ‌نگاهی به آینه نداشتنم. در همان روزها، یک روز جمعه، به یک مهمانی دعوت شدم. بنابر شرایط، مجبور به اصلاح ریش و موهایم شدم. صبح روز بعد که در کلاس حاضر شدم، لبخند جالبی روی صورت بعضی از دانش‌آموزانم نشست که تا آن موقع ندیده بودم. تقریباً نیمی از کلاس به‌طور ناخودآگاه به من تبریک گفتند: «مبارک باشه آقا! چه خوش تیپ شدیدی! آقا چه عجب!» و کلی جمله‌ی مشابه این که بیش از پیش مرا متوجه نکته‌ای کرد که تا آن روز به آن فکر نکرده بودم. آن روز یکی از بهترین کلاس‌هایم بود و حال خوب و نشاط را در چهره‌های شاگردانم می‌دیدم.



بچه‌ها نسبت به نوع نشستن من روی صندلی هم واکنش نشان می‌دهند.

رضا اقتصادی

بله، درست خواندید.

«آقا امروز خیلی خوش تیپ شدید!»

«آقا عطر امروزتان مثل قبلی‌ها خوب نیست!»

شما تا به حال این جمله‌ها را در کلاس درس شنیده‌اید؟ این‌ها حرف‌های دانش‌آموزانم است که بی‌هوا و بدون تعارف به من می‌زنند. به جز این بازخورد مستقیم، آخر ترم در کلاس‌هایم نظرسنجی می‌کنم و برای اینکه نظرها واقعی باشند، به دانش‌آموزانم می‌گویم لازم نیست اسمتان را بنویسید. در یکی از این نظرسنجی‌ها از دانش‌آموزان پایه‌ی سوم، از آن‌ها خواسته بودم نظرشان را به صورت کلی در مورد من بنویسند. نکته‌ای که خیلی به آن اشاره شده بود، مسائل ظاهری بود. از رنگ لباس و مدل مو گرفته تا اینکه فلان روز عطرتان خیلی خوش‌بو بود، مدل عینکتان را دوست داریم یا از اینکه موقع نوشتن روی تخته، آستین‌هایتان را بالا می‌زنید، خوشمان نمی‌آید.

معلم‌ها

در مدرسه بیشترین تأثیر را روی دانش‌آموزان دارند. این تأثیرگذاری به عوامل متعددی بستگی دارد، از جمله: «برخوردهای معلم، نوع گویش و بیان، مهربان بودن، صمیمی بودن، کم‌سن‌تر بودن در دوره‌ی دبستان و باتجربه‌تر بودن در دوره‌ی دبیرستان، میزان سختگیری و نوع پوشش.»

توجه به ظواهر معلم به پوششش
او محدود نمی‌شود. ماشین، عطر
و نوع گوشی موبایل هم از مواردی
هستند که بچه‌ها به آن‌ها دقت
می‌کنند. بچه‌ها می‌گویند: «فلان
معلم پولدار است، چون موبایلش
گران قیمت است!»

بعضی‌ها از خودشان صدا درمی‌آورند و بعضی‌ها بیچ می‌کنند. یکی
هم به بغل دستی‌اش اشاره می‌کند که: «امروز چه بداخلاق است!»
هر کس به شیوهی خودش نسبت به ظاهر معلم واکنش نشان می‌دهد.
در این بین، بعضی از دانش‌آموزان هیچ نظری نمی‌دهند. البته
آن‌ها هم دقت می‌کنند، اما حرفی نمی‌زنند.

==

==

د ر

دبستان بچه‌ها معلم جوان و بداخلاق
را به معلم سن‌دارتر ولی خوش‌اخلاق ترجیح می‌دهند. چون با معلم
جوان راحت‌تر دوست می‌شوند و می‌توانند حرف‌هایشان را بزنند، اما با
معلم مسن‌تر رودربایستی دارند. این قضیه در دبیرستان برعکس است.
در دوران دبیرستان، معلمی داشتم که رتبه‌ی چهار دانشگاه شریف بود
و با اینکه سطح علمی بالایی داشت، اما چون فقط ده سال از ما بزرگ‌تر
بود، می‌گفتیم بچه است. برای ایشان هم سخت بود ارتباط موفقی با
ما برقرار کند.

یکی از موارد ظاهری در مورد معلم‌ها که در قضاوت بچه‌ها تأثیر دارد، خط است. من خط فوق‌العاده‌ای ندارم، اما در
ابتدای سال وقتی می‌خواهم اولین جمله‌ها را روی تخته بنویسم، سعی می‌کنم خطم بهترین حالت را داشته باشد.

یادم می‌آید، قبل از اربعین ریش گذاشته بودم. بعد از اربعین که به کلاس رفتم، صورتم را اصلاح کرده بودم.
از بچه‌ها پرسیدم: با ریش یا بی‌ریش؟ نتیجه‌ی نظرسنجی مساوی بود. این نشان می‌دهد ملاک‌های بچه‌ها به
بزرگ‌سالان نزدیک شده است.

بعضی روزها پیش می‌آید که حوصله نداشته‌ام، طوری که صبح از خواب بیدار شده و فقط لباس پوشیده و به مدرسه
رفته‌ام. با اینکه در این روز لباس روشن هم پوشیده‌ام، بچه‌ها فهمیده‌اند مرتب نیستم.
از طرف دیگر، در مناسبت‌های مذهبی لباس تیره می‌پوشم، اما با وضعیت آراسته به کلاس می‌روم. این روزها
بچه‌ها کاملاً تشخیص می‌دهند که پوشش مناسبی دارم.
پس می‌توان گفت، معیار بچه‌ها برای خوش تیپ بودن رنگ نیست. با وجود این، من به جز ایام خاص، لباس‌های
تیره نمی‌پوشم.

بررسی میزان تأثیرگذاری ظاهر آموزگاران بر یادگیری دانش آموزان

و همین لباس زیباست...

المیرا شاهان

یکی از عناصر تأثیرگذار در شکل دهی به شخصیت دانش آموزان، آراستگی معلمان در نخستین سال های تحصیل کودکان است. معلمان با انتخاب پوشش پسندیده و بهره مندی از رنگ های متنوع می توانند به سادگی توجه دانش آموزان را به خود معطوف کنند. همچنین، اثرگذاری آن ها بر دانش آموز و الگوگیری کودکان از آن ها - چه در حوزه آموزش و چه در حوزه پرورش - به مراتب بیشتر از زمانی است که به وضع ظاهری خود بی توجهند. دختر یا پسر دبستانی به معلمی علاقه مند و مشتاق تر است که رنگ های روشن و شاد می پوشد. معمولاً معلمانی که رنگ های تیره می پوشند، کمتر می توانند دانش آموزان را به خود جذب کنند. ائمه ی معصوم (علیهم السلام) نیز بر آراستگی تأکید و توجه کرده اند، چنانچه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در حدیثی، پوشیدن لباس نو و آراسته را موجب نیک نامی دانسته اند. در حدیث دیگری از امام صادق (ع) نیز چنین آمده است: «خداوند زیبایی و آراستگی را دوست دارد و از نپرداختن به خود و خود را ژولیده نشان دادن بدش می آید.» بنابراین، توجه معلمان و مسئولان مدارس به پوشش معلمان و وضعیت ظاهری آن ها شایسته است. هر چند به گفته ی ملاصدرا، آراستگی ظاهری دانش آموز نیز باعث ارتباط مؤثر تر معلم با شاگردش می شود.

اهمیت آراستگی آموزگاران

این روزها، با گسترش صنایع و شرکت‌ها، آراستگی از عوامل اثرگذار در تولید، جذب مشتری و بهره‌وری بیشتر است. این موضوع در تعریف گسترده‌تری با عنوان «نظام آراستگی» جای می‌گیرد که پاکیزگی و بهداشت از آن جمله‌اند. آنچه از این مطلب به دست می‌آید، میزان اهمیت نظم و زیبایی ظاهری در تکنولوژی است که بازدهی کارکنان را بیشتر می‌کند. علاوه بر این، بسیاری از شرکت‌ها، نوع پوشش و ظاهر تعریف شده‌ای را برای کارکنان خود تعیین می‌کنند که از این طریق مشتری در نظر اول یا در طول مرادفات خود با آن شرکت، نگاه مثبت و توأم با آرامشی نسبت به آن محیط پیدا می‌کند. در سطح سنی پایین‌تر و در حوزه‌ی تحصیلات ابتدایی نیز این موضوع جای بحث دارد. کودک دانش‌آموز بیش از فرد بزرگسال از حواس خود بهره می‌گیرد و دقت بصری او در مقایسه با پدر و مادرش بیشتر است. بنابراین، همواره به آموزگاران توصیه می‌شود، به‌خصوص در نگاه اول و روزهای ابتدایی تدریس، از نظر ظاهری آراسته باشند، زیرا پوششی که در آستانه‌ی آشنایی با دانش‌آموز برمی‌گزینند، تا همیشه در ذهن کودک باقی می‌ماند.

نقش مدارس در آراستگی

چندی پیش، **زهرا مظفر**، معاون فرهنگی و هنری اداره‌ی کل آموزش و پرورش، به طرحی که در برخی از دبستان‌های استان گیلان به اجرا در آمد اشاره کرد. در این طرح برای بانوان آموزگار لباس یکسانی طراحی شده است. این طرح اگرچه در نگاه اول مطلوب به‌نظر می‌رسد، اما نتایج خوبی به‌دنبال نخواهد داشت. با اجرای این طرح در مدارس، پس از مدتی، ظاهر معلمان برای دانش‌آموزان تکراری می‌شود و جذابیت ندارد. **احمد رضا رضایی**، آموزگار پایه‌ی دوم، در این باره می‌گوید: «زیبایی و زیباپوشی معلم تأثیر زیادی بر ارتباط او با دانش‌آموز دارد و این ارتباط محبت‌آمیز می‌تواند موجب تأثیرپذیری بیشتر کودک شود. اما لباس فرم را نه‌تنها برای معلم، که برای دانش‌آموز هم نمی‌پسندم. چون تفاوت‌های فردی و خلاقیت را می‌پوشاند و دل‌مردگی ایجاد می‌کند».

فاطمه فهیمی، معلم پایه‌ی سوم

دبستان نیز، با پوشیدن لباس فرم در

مدرسه موافق نیست و می‌گوید:

«دانش‌آموزان به زیبایی

ظاهری معلم‌هایشان

توجه می‌کنند؛

حتی عطر معلم‌ها در خاطرشان می‌ماند. پوشیدن لباس‌های رنگ روشن باعث ایجاد انگیزه در دانش‌آموز می‌شود. اما با لباس فرم معلمان موافق نیستیم، چون پوشش افراد بخشی از هویت آن‌هاست و این یک شکل بودن، خیلی از فرصت‌ها را از بین می‌برد؛ خصوصاً وقتی حرف از لباس فرم می‌شود، غالباً منظور لباسی رسمی و نه چندان زیباست». با این حال، بسیاری از مدارس با ارائه‌ی آیین‌نامه‌هایی به آموزگاران، با پوشش شاد و متنوع آن‌ها مخالفت می‌کنند و تنها لباس‌های تیره و رسمی را برای آنان مناسب برمی‌شمردند. از اداره‌ی آموزش و پرورش انتظار می‌رود به این موضوع رسیدگی کند.

و اما آراستگی چیست؟

هماهنگی رنگ‌های لباس، مثل هماهنگی رنگ مقنعه با شلوار، یا مانتو با شلوار، یا مانتو با کفش در بانوان آموزگار و هماهنگی رنگ کمر بند با کفش یا پیراهن با شلوار در آموزگاران مرد، و همچنین زدن عطر و همیشه خوش‌بو بودن، و مرتب بودن صورت و موها، از موارد آراستگی ظاهری هستند. معلمان باید لباس‌های پاکیزه و ترجیحاً روشن بپوشند و با کفش‌های واکس زده و تمیز به کلاس درس وارد شوند، چرا که در نخستین سال‌های تحصیل دانش‌آموزان، بعد از پدر و مادر معلمان الگوهای کودک هستند. البته آراستگی تنها به پوشش افراد محدود نمی‌شود، «تناسب اندام» آموزگاران نیز از نکاتی است که باید به آن پرداخت. معلمانی که به زیبایی اندام خود اهمیت نمی‌دهند، به‌خصوص آن‌ها که اضافه وزن دارند، در بعضی موارد نمی‌توانند به اندازه‌ی معلمان دیگر تأثیرگذار باشند. **رویا مرادی**، معلم پایه‌ی چهارم، می‌گوید: «معلم‌ها به دلیل اشتغالات ذهنی متعدد، اعم از ایجاد اختلال‌های آموزش و پرورش بر کارشان، مثل بخش‌نامه‌های مدام دستوری بی‌روح، ضعف اقتصادی و کار سنگین روزانه، شاید تلاش زیادی برای حفظ ظاهر خود نکنند. به‌علاوه، بعضی از آن‌ها فکر می‌کنند کودکان متوجه ظاهر نمی‌شوند. پس هر لباسی می‌توانند می‌پوشند». **مریم ملک‌آبادی**، آموزگار پایه‌ی اول، بر این باور است که: «شغل معلمی و به‌ویژه تدریس در دوره‌ی دبستان، در مقایسه با مشاغل دیگر، زمان و انرژی زیادی از معلمان می‌گیرد. بنابراین، ممکن است بسیاری از آن‌ها فرصت شرکت در کلاس‌های ورزشی را پیدا نکنند. خیلی از ما معلم‌ها، زمانی که در خانه هستیم نیز به تصحیح برگه‌های دانش‌آموزان مشغول می‌شویم و وقت رسیدگی به ظاهر خود را نداریم». بنابراین، خوب است که مدارس یا آموزش و پرورش امکاناتی برای معلمان فراهم کنند تا آن‌ها بتوانند در کنار زمانی که برای چگونگی آموزش به دانش‌آموزان اختصاص می‌دهند، وقتی را هم صرف زیبایی ظاهری خود کنند تا کودکان از طراوت آموزگارشان بهره‌مند شوند و با انگیزه و نشاط بیشتری در کلاس درس حضور یابند. از سوی دیگر، استخدام معلمان جوان و پرنشاط می‌تواند به رابطه‌ی شاگرد و آموزگار صمیمت ببخشد و دانش‌آموز را به آموختن علاقه‌مندتر کند.

نظام آرا در آموزش

حسین نقوی
مدیر آموزشگاه است
علی آباد کتول
زهره که
معاون آموزشگاه است
علی آباد کتول

معلم
اسوهی عملی
دانش آموزان است؛ چه از ابعاد
مادی و چه معنوی. گاهی برخی از معلمان
با شخصیت ظاهری و باطنی خود چنان تأثیری بر
دانش آموزان می گذارند که سرنوشت و آیندهی دانش آموز را برای
همیشه عمر تحت تأثیر قرار می دهند. اینجاست که نقش معلم به عنوان
رهبر و انبیایی بودن آن، بیش از هر زمان دیگر نمایان می شود. یکی از این
ابعاد، پوشش ظاهری و آراستگی ایشان هنگام حضور در کلاس درس است.
قرآن کریم و احادیث اسلامی بر پوشش و لباس و آراستگی ظاهری تأکید
کرده اند و در اسلام استفاده کردن از زیبایی های طبیعت، لباس های زیبا و
متناسب، به کار بردن انواع عطرها و امثال آن ها، نه تنها مجاز شمرده شده،
بلکه توصیه و سفارش نیز شده است.

امام حسن مجتبی (ع) هنگامی که به نماز برمی خاست، بهترین
لباس خود را می پوشید. هنگامی که از ایشان در مورد علت آن پرسیدند،
فرمودند: «خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد. به همین جهت من
برای راز و نیاز با پروردگارم لباس زیبا می پوشم.»

و **امام صادق (ع)** نیز بر پوشیدن لباس زیبا تأکید داشتند. همه ی این
مصادیق مؤید اهمیت نوع پوشش و توجه به ظاهر در همه ی افراد جامعه،
به ویژه معلمان است که نقش تربیتی دارند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۲).
از دیدگاه روان شناسی نیز نحوه ی پوشش معلم بر آرامش و شخصیت
خود او و دانش آموزانش و حتی میزان یادگیری آنان تأثیر شگرفی دارد.
پس، اهمیت دادن به آراستگی معلمان از اولویت هایی است که بهتر
است در برنامه های مدرسه مورد توجه قرار گیرد.

همه ی ما در سال های کاری خود به تأثیر شگفت انگیز رنگ ها در
یادگیری دانش آموزان، بالا بردن انگیزش و خلاقیت در یادگیری،
کاهش استرس، تنش و خستگی های روحی و روانی دانش آموزان و
معلمان کلاس درس آگاهیم و روزهایی که با لباس شاد و آراستگی
ظاهر در مدرسه حاضر می شویم، نگاه زیرچشمی دانش آموزان و
پیچ پیچ های آنان را تجربه کرده ایم.

برخی از روان شناسان معتقدند، هیچ کس نمی تواند منکر اثر رنگ ها در
آموزش باشد، زیرا همه ی رنگ ها در همه ی حالات، به خصوص زمانی که ذهن
آدمی تمرکز پیدا می کند و سلول های مغزی اش شروع به ضبط و نگهداری
داده های جدید می کنند، در تمام افراد بشری یکسان عمل می کنند. معلم
که عضو بسیار مهم و فعال کلاس به شمار می رود، باید ظاهری آراسته و
منظم داشته باشد و به گونه ای لباس بپوشد که نظم و آرامش را در
دانش آموز تداعی کند.

معلم باید با توجه به حدود اسلامی، لباسی مناسب و
درخور شأن و مقامش، به عنوان یک الگو برای
دانش آموزان، انتخاب کند و لباسی
بپوشد که از طریق آن،

استگی و پرورش

هم

شئون اسلامی رعایت

شود و هم فضایی ایجاد شود که در

دانش آموز احساس نزدیکی به وجود آید.

معلمان باید در نحوه پوشش خود تنوع داشته

باشند. تنوع رنگ‌های انتخابی معلمان نه تنها باعث

جذابیت ایشان در بین دانش آموزانش می‌شود، بلکه

شرایط کسب‌کننده و یکنواخت را برای دانش آموزان

کاهش می‌دهد و باعث ایجاد روحیه‌ی شاد در دانش آموزان

می‌شود. از بعد دیگر، لباس‌های رنگ روشن و جذاب، از

نظر تمیزی و نظافت و الگو بودن برای دانش آموزان،

به صورت غیرمستقیم آموزش تمیزی می‌دهند.

معلمی که با رنگ روشن و رعایت پاکیزگی در

کلاس درس حاضر می‌شود، به یادآوری لفظی رعایت

بهداشت فردی نیاز ندارد. او با عمل خود الگوی

دانش آموزان قرار می‌گیرد و تأثیر رفتار و عملش بسیار

عمیق‌تر از گفتارش در انتقال رعایت بهداشت است.

در حدیثی از رسول گرامی اسلام (ص) آمده است:

«لباس نو بپوش و نیک‌نام زندگی کن.» از این حدیث

نبوی می‌توان فهمید، میان نیک‌نامی و پوشیدن لباس

نوعی ارتباط وجود دارد. اگرچه لباس شخصیت ما را شکل

نمی‌دهد، اما نوع لباس و وضع ظاهر افراد غالباً پایه‌ای برای

قضاوت اولیه در مورد افراد است و بر قضاوت‌های دیگران

نسبت به ما تأثیر شگرفی دارد. (رشد معلم، آبان ۱۳۹۱).

ظاهر و لباس معلم در همه‌ی مدارس اهمیت ویژه‌ای دارد

و در مدارس خاص و استثنایی، این موضوع اهمیت دو چندان

می‌یابد. در این مدارس، معلمان باید در نحوه برقراری ارتباط

مطلوب با دانش آموزان خاص و خانواده‌های آنان و نیز بر فرایند

یاددهی - یادگیری با شیوه‌های تخصصی و نوین تسلط داشته باشند.

اما به دلیل شرایط خاص روحی و روانی دانش آموزان و حتی حفظ

روحیه‌ی شاد و بانشاط هم برای معلمان و هم برای دانش آموزان، پوشش

معلم و استفاده از رنگ‌های شاد و فرحبخش بسیار اهمیت دارد. حتی نوع

پوشش و آراستگی معلم می‌تواند بر خانواده و نگرش آنان نسبت به شرایط

فرزندشان تأثیر مثبت داشته باشد. این موضوع را در سال‌های کاری خود

تجربه کردیم و رعایت آراستگی ظاهری معلم و تفاوت آن را در دو

بازه‌ی زمانی آغاز و پایان سال بر دانش آموزان و اولیای

آنان مشاهده کردیم.

ی شاهکوئی

شنایی شهید گولانی

- استان گلستان

مشکی کمر

شنایی شهید گولانی

- استان گلستان

تقویت املای دانش آموزان با

هوش های چندگانه

بهرام قاسمی نژاد

مدیر دبستان غیردولتی پسرانه ی کوروش

چرا هوش های چندگانه؟

نظریه ی هوش های چندگانه می تواند برای توجه به تفاوت های فردی و بالا بردن بهره وری در فرایند یاددهی - یادگیری برای معلمان ابزار مناسبی باشد. کاربرد هوش های چندگانه در آموزش آن قدر گسترده است که به هیچ وجه نمی توان مزایای آن را نادیده گرفت. از نظر گاردنر، در سال های اخیر، توجه بیش از حد به درس های پایه و هوش عمومی^۵، آموزش را به شدت تحت الشعاع خود قرار داده است. این امر سبب شده از توانایی های متنوع و منحصر به فرد دانش آموزان کمتر استفاده شود و تنها دانش آموزانی که از نظر دو هوش منطقی - ریاضی و زبانی - کلامی (به اصطلاح «هوش های تحصیلی»)^۶ برجسته هستند به چشم بیایند و در نظام آموزشی مطرح شوند. در نظام آموزشی سنتی که رد پای آن هنوز هم دیده می شود، آموزش صرفاً روی دو هوش منطقی - ریاضی^۷ و زبانی - کلامی^۸ متمرکز بود و موفق شدن یا نشدن دانش آموزان تا حد زیادی به این دو هوش بستگی داشت. به همین دلیل، به این دو هوش به اصطلاح «هوش های تحصیلی» گفته می شود.

در اینجا لازم است برای روشن تر شدن مطلب، به طور اجمالی به هوش های چندگانه اشاره شود. مجموعه ی توانایی های انسان فراتر از خواندن، نوشتن و محاسبه کردن است. در مدرسه می توان این دامنه را گسترش داد تا همه ی دانش آموزان بتوانند بهره ی لازم را ببرند و شوق یادگیری را تجربه کنند. گاردنر هشت هوش یا استعداد را مطرح می کند که در همه ی انسان ها وجود دارد و میزان شکوفایی آن ها به دو عامل وراثت و محیط بستگی دارد. این هوش ها عبارتند از: ۱. هوش منطقی - ریاضی (محاسبه و تفکر منطقی)؛ ۲. هوش زبانی - کلامی (استفاده از واژگان)؛ ۳. هوش درون فردی^۹ (خودآگاهی و شناخت احساسات)؛ ۴. هوش بین فردی^{۱۰} (ارتباط با دیگران)؛ ۵. هوش فضایی^{۱۱} (تجسم فضایی)؛ ۶. هوش بدنی - حرکتی^{۱۲} (کنترل حرکات بدن)؛ ۷. هوش موسیقایی^{۱۳} (درک ریتم و موسیقی)؛ ۸. هوش طبیعت گرایی^{۱۴} (ارتباط با طبیعت).

چکیده

حتماً با دانش آموزانی مواجه شده اید که در دیکته نویسی و یادگیری املای کلمات ضعف شدیدی دارند و از این موضوع رنج می برند. گاهی تصور می شود این مشکل با تکرار و تمرین حل می شود و چنین برداشت می شود که دانش آموزان به اندازه ی کافی زحمت نمی کشند. اما باید توجه داشت که تکرار و تمرین از راه نادرست، نه تنها مشکل را حل نمی کند، بلکه تنها دانش آموزان را از درس و مدرسه گریزان می کند. چه عذاب ها که این دانش آموزان نمی کشند! فقط به خاطر اینکه نوع اختلال آن ها به موقع تشخیص داده نمی شود و به درستی درک نمی شوند. این مسئله ممکن است دلایل متفاوتی داشته باشد که رایج ترین آن ها اختلالات خواندن پریشی^۱ و نوشتار پریشی^۲ است. متأسفانه، بیشتر وقت ها این مشکل باعث می شود این گروه از دانش آموزان به مرور زمان اعتماد به نفس خود را در نوشتن از دست بدهند و به تدریج در درس های دیگر نیز از خود ضعف نشان بدهند. نظریه ی هوش های چندگانه^۳، مطرح شده توسط روان شناس معاصر هوارد گاردنر^۴، کاربردهای فراوانی در کلاس درس دارد که در سال های اخیر مورد توجه بسیاری از مدارس پیشروی دنیا قرار گرفته است. از نظر گاردنر، به دلیل تفاوت های فردی، توانایی ها و شیوه های یادگیری در اشخاص متفاوت است و عادلانه نیست آموزش برای همه ی افراد با روشی ثابت و به طور یکسان انجام شود. افرادی که دچار اختلالات خواندن پریشی و نوشتار پریشی هستند، معمولاً قدرت تخیل و درک فضایی بالایی دارند. شاید تعجب کنید، اما دانشمندان، مخترعان و نقاشان سرشناسی در طول تاریخ دچار این اختلال بوده اند؛ افرادی چون آلبرت اینشتین، توماس ادیسون، گالیله، آلکساندر گراهام بل، استیو جابز، پابلو پیکاسو و لئوناردو داوینچی. با وجود این مشکل، همه ی این افراد توانایی های منحصر به فرد دیگری داشتند. هدف مقاله ی حاضر این است که به طور علمی و عملی نشان دهد با کمی خلاقیت، به راحتی می توان از توانایی های دانش آموزان برای تقویت املا بهره جست و به این ترتیب اعتماد به نفس از دست رفته ی آن ها را بازگرداند.



کاربرد هوش فضایی برای املا

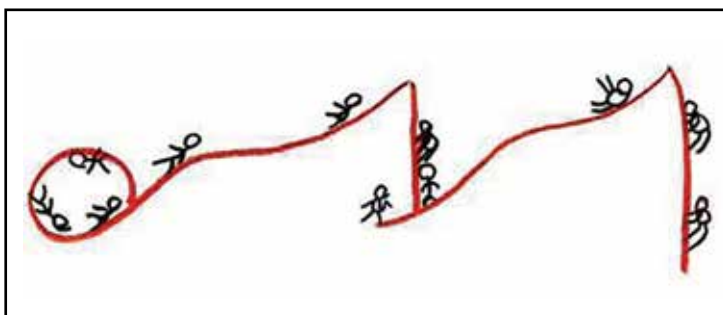
باید توجه داشت، برای دانش‌آموزانی که دچار اختلال نوشتارپیشی هستند، بسیار پیچیده و گیج‌کننده است، اما با تصویرسازی و استفاده از هوش‌های چندگانه آسان می‌شود. برای مثال، دانش‌آموزی، برای اینکه یادش بماند «سرسره» با «س» نوشته می‌شود، این کلمه را به شکل سرسره درآورده و چند کودک را در حال سرسره‌بازی کشیده است.

از آنجا که حروف و کلمات اساساً شکل یا تصویر هستند، به نظر می‌رسد استفاده از هوش فضایی برای تقویت املا در دانش‌آموزانی که گرایش و توانایی بالایی در این جنبه از هوش دارند و آن‌هایی که دچار اختلال نوشتارپیشی هستند (که معمولاً از نظر

تجسم فضایی قوی هستند) روش مؤثری باشد. با استفاده‌ی آگاهانه و هوشمندانه از هوش فضایی، هم املا‌ی دانش‌آموزان تقویت می‌شود و هم اعتمادبه‌نفس آن‌ها افزایش می‌یابد.

در هر زبانی، قواعد خاصی برای املا وجود دارد. مثلاً در جمع بستن (با «ان») کلماتی که به مصوّت «ه یا ه» ختم می‌شوند، چون دو مصوّت «ه» و «ا» به دنبال هم می‌افتند، برای سهولت تلفظ مصوّت «ه یا ه» حذف و به جای آن حرف (گ) به عنوان میانجی بین دو مصوت اضافه می‌شود. برای مثال:

نماینده+گان=نمایندگان یا همسایه+گان=همسایگان. با این حال، هنگامی که از دریچه‌ی هوش‌های چندگانه به موضوع می‌نگریم، متوجه می‌شویم همه‌ی دانش‌آموزان هوش‌های زبانی - کلامی و منطقی - ریاضی خیلی خوبی ندارند تا به آن‌ها کمک کند قواعد املا را به خاطر بیاورند. بنابراین، برای گسترده‌تر کردن طیف مخاطبان و غنی‌تر کردن فضای آموزشی، نیاز داریم، از هوش‌های دیگری نیز استفاده کنیم، مخصوصاً هوش فضایی. برای به کار گرفتن هوش فضایی می‌توان دانش‌آموزان را راهنمایی کرد بین املا و معنی کلمات ارتباطی پیدا کنند و آن را به تصویر بکشند. برای نمونه می‌توان به کلمات «حیات» و «حیات» اشاره کرد که معمولاً با هم اشتباه گرفته می‌شوند. برای اینکه دانش‌آموزان بتوانند تفاوت املا‌ی این دو کلمه را بهتر به خاطر بسپارند، می‌توان به آن‌ها گفت که حرف «ط» را در کلمه‌ی «حیات» مانند تنه‌ی درختی که در حیات است نقاشی کنند. از سوی دیگر، می‌توان نقطه‌های حرف «ت» را در کلمه‌ی «حیات» با توجه به معنی آن، مانند دو انسان یا سر دو انسان تصویرسازی کرد.



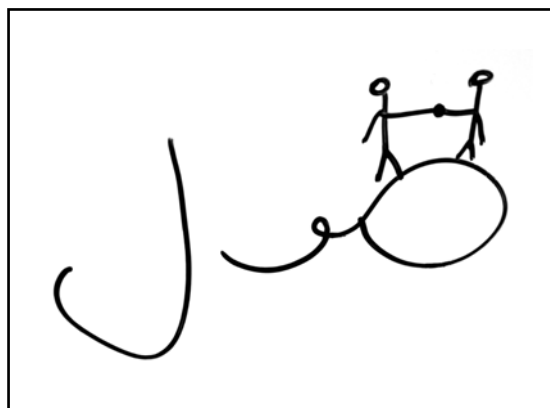
دانش‌آموز دیگری با استفاده از هوش فضایی خود، با کشیدن سر انسان، حرف «ه» در کلمه‌ی «ذهن» را مانند دو نیمکره‌ی مغز تصور کرده و کلمه را به این صورت تصویرسازی کرده تا املا‌ی کلمه را با توجه به معنی آن بهتر به خاطر بسپارد.



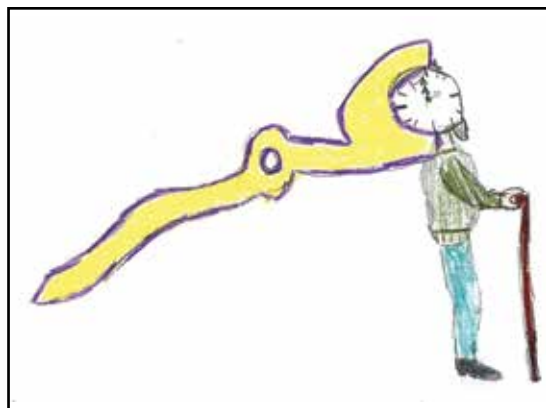
در این جا نیز دانش آموزی هوش فضایی خود را به کار گرفته و با ایجاد ارتباط تصویری، حرف «ح» را در کلمه‌ی «لحن» به دهان فردی تبدیل کرده که در حال صحبت کردن است.



در جایی دیگر، دانش آموزی برای اینکه به خاطر داشته باشد کلمه‌ی «قول» با «ق» شروع می‌شود، نقطه‌های «ق» را مانند دو نفر که با هم دست می‌دهند و به هم قول می‌دهند نشان داده است؛ راهی هوشمندانه برای به خاطر سپردن املا‌ی کلمه‌ی «قول».



برای کلمه‌ی «عمر»، دانش آموزی با توجه به معنی کلمه و برای نشان دادن گذر عمر، با استفاده از خلاقیت تصویری خود حرف «ع» را به ساعت و سر پیرمردی تشبیه کرده و به این شکل بین املا و معنی کلمه ارتباط تصویری برقرار کرده است.



کاربرد ترکیبی هوش‌های چندگانه برای املا
علاوه بر هوش فضایی، از هوش‌های بدنی - حرکتی و بین فردی نیز می‌توان برای تقویت املا بهره برد، به این صورت که دانش آموزان املا‌ی کلمات را با همکاری یکدیگر در مقابل هم کلاسی‌های خود به نمایش می‌گذارند. در این جا، دانش آموزان هر یک به نشانه‌ی یکی از حروف کلمه‌ی «قول» در کنار هم قرار گرفته‌اند و دو دانش آموز نیز با قول دادن به هم، نقطه‌های «ق» را به نمایش گذاشته‌اند. در این حالت، تجسم (هوش فضایی)، حرکت (هوش بدنی - حرکتی)، و ارتباط (هوش بین فردی)، دست به دست هم می‌دهند تا دانش آموزان بتوانند املا‌ی کلمات را به واسطه‌ی ارتباط‌های متنوع هوشی ایجاد شده در مغز بهتر به خاطر بسپارند.

برای تقویت هر چه بیشتر املا‌ی دانش آموزان (به ویژه دانش آموزان نوشتارپریش) می‌توان از هوش فضایی و هوش بین فردی به شکل‌های متفاوتی بهره جست. معلم می‌تواند به جای اینکه از دانش آموزان بخواهد از روی اشتباهات املا‌یی خود چندین بار بنویسند، به آن‌ها بگوید برای هر اشتباه تنها یک بار، با توجه به معنی کلمه، نقاشی بکشند. با این کار، دانش آموزان از خلاقیت خود در جهت یادگیری استفاده می‌کنند. این روش به خاطر تداعی‌های مثبتی که در ذهن پدید می‌آید، اثر ماندگاری خواهد داشت. کافی است این کار تنها یک بار برای هر کلمه انجام شود تا املا‌ی کلمه برای همیشه در حافظه بماند.

دانش آموز محور، دانش آموزانی که با این روش آشنا شده بودند، در مدرسه اطلاعیه‌ای نصب کردند، با این عنوان: «مشکل املا دارید؟ به ما مراجعه کنید!»^{۱۵}

پی‌نوشت

1. dyslexia
2. dysgraphia
3. MI (Multiple Intelligences)
4. Howard Gardner
5. IQ (Intelligence Quotient)
6. scholastic intelligences
7. logical-mathematical intelligence
8. linguistic intelligence
9. intrapersonal intelligence
10. interpersonal intelligence
11. spatial intelligence
12. bodily-kinesthetic intelligence
13. musical intelligence
14. naturalistic intelligence

۱۵. لازم به ذکر است که اصل این مقاله (که در این جا با کمی تغییرات بازنویسی شده است)، نخستین بار در «خبرنامه‌ی الکترونیکی هوش‌های چندگانه، وابسته به نشریه‌ی بین‌المللی مؤسسه‌ی آموزشی ASCD» کشور آمریکا در سال ۲۰۱۳ با این عنوان منتشر شد:

“The Power of MI: Implementing the Spatial Intelligence to Improve Spelling in Dyslexic Students”

پس از انتشار مقاله، دکتر گاردنر ضمن تأیید آن و ارسال نامه‌ای به نگارنده‌ی مقاله، آن را در وبسایت رسمی هوش‌های چندگانه‌ی خود قرار داد و در فیس‌بوک و توئیتر شخصی خود نیز با این عنوان اطلاع‌رسانی کرد: «آیا می‌خواهید پی ببرید چگونه می‌توان املا‌ی دانش‌آموزان نوشتارپریش را با استفاده از هوش فضایی تقویت کرد؟ به این مقاله مراجعه کنید.»

منابع

۱. آرمسترانگ، توماس (۱۳۹۰). هوش‌های چندگانه در کلاس‌های درس. ترجمه‌ی مهشید صفری. انتشارات مدرسه. تهران. (تاریخ انتشار به زبان اصلی ۲۰۰۹).
۲. فلیتشم، مایک (۱۳۹۱). هوش‌های چندگانه. ترجمه‌ی بهرام قاسمی‌نژاد. انتشارات فراوان. تهران. (تاریخ انتشار به زبان اصلی ۲۰۰۷).
3. Gardner, Howard (1983). *Frames of Mind*. New York, NY: Basic Books.
4. Gardner, Howard (2000). *Intelligence Reframed*. New York, NY: Basic Books.
5. Gardner, Howard (1991). *The Unschooled Mind*. New York, NY: Basic Books.
6. Hoerr, Thomas (2000). *Becoming a Multiple Intelligences School*. Alexandria, VA: ASCD.
7. Hoerr, T., Boggeman, S., and Wallach, C. (2010). *Celebrating Every Learner*. San Francisco, CA: Jossey-Bass.
8. multipleintelligencesoasis.org
9. www.multipleintelligences.org



در ضمن، می‌توان دانش‌آموزان را تشویق کرد تصویرسازی‌های خود را با یکدیگر به اشتراک بگذارند تا به هم ایده بدهند و از هم ایده بگیرند. به این ترتیب، فضای یاددهی - یادگیری خود به خود در کلاس جریان پیدا می‌کند و معلم در کلاسی دانش‌آموز محور هدایت‌کننده‌ی این جریان می‌شود. به این صورت، دیگر نیازی به آموزش مستقیم، دیکته‌های پی‌درپی یا تکرار و تمرین‌های خسته‌کننده و ملال‌آور نیست. شوق یادگیری افزایش می‌یابد و فرایند یاددهی - یادگیری، بدون مداخله‌ی معلم به‌طور طبیعی، بین دانش‌آموزان به‌طور طبیعی اتفاق می‌افتد.

بنابراین، با توجه به نظریه‌ی هوش‌های چندگانه‌ی هوارد گاردنر، می‌توان از توانایی‌های گوناگون دانش‌آموزان در زمینه‌های گوناگون هوشی، به‌ویژه هوش فضایی، استفاده کرد و ضعف آن‌ها را از راه‌های گوناگونی جبران کرد. رونویسی و تکرار و تمرین زیاد برای دانش‌آموزان کم‌توجه و نوشتارپریش، نه تنها هیچ ثمری ندارد، بلکه باعث می‌شود از نوشتن بیزار شوند. در جریان این کار متوجه خواهید شد دانش‌آموزانی که دچار اختلال نوشتارپریشی هستند، سرنخ‌های تصویری را با اشتیاق بسیار زیادی پیدا می‌کنند، چرا که این دانش‌آموزان معمولاً از نظر هوش فضایی از توانایی بالایی برخوردارند.

مشکل املا دارید؟ به ما مراجعه کنید!

به این ترتیب، دانش‌آموزانی که مدت‌ها در املا عملکرد ضعیفی داشتند، اکنون خود را توانمند می‌بینند و دیگر هراسی از نوشتن ندارند. با بهره‌گیری از هوش‌های چندگانه، نه تنها املا‌ی دانش‌آموزان کم‌توجه و نوشتارپریش، بلکه عزت نفس و اعتماد به نفس آن‌ها نیز بهتر می‌شود. پس از انجام این روش

عنوان کاشی کاری شده‌ی «مجمع آموزشی نابینایان نرجس» را که بر دیوار آجری و بزرگ مدرسه در یکی از مناطق خوب شهر تهران می‌بینی، فکر می‌کنی مدرسه‌ای است با امکانات کامل، ساعت آموزشی و برنامه‌های متفاوت و دانش‌آموزانی که تنها در توانایی دیدن با دانش‌آموزان دیگر تفاوت دارند. اینجا ساعت آموزشی مثل مدارس عادی است، اما معلم مدرسه‌ی استثنایی، علاوه بر دروس عادی، مهارت استفاده از حواس دیگر، چگونه نشستن و خوردن و... را به دانش‌آموزان

دوستت دارم را با من بسیار بگو!

گزارش: خانم فاطمه رضایی
سردبیر رشد روشن
عکاس: اعظم لاریجانی

می‌آموزد. بچه‌ها هم چندان عادی نیستند. غیر از کلاس‌های ویژه‌ی چند معلولیتی، در کلاس‌های معمولی هم بچه‌ها مشکلات زیادی دارند. خانم **آجوند**، معلم پایه‌ی اول، می‌گوید: «بچه‌ها هر کدام دچار مسائلی چون مشکل ذهنی، کم‌هوشی، کم‌شنوایی، نداشتن تمرکز و بزرگ‌ترین مشکل یعنی «فقر فرهنگی» شدید خانواده هستند. فقط یک دانش‌آموز عادی دارم، آن هم با «بریل» بسیار ضعیف. چون سال پیش (دوره‌ی آمادگی) به خاطر همان یک کم‌بینایی، خانواده‌اش نپذیرفتند بریل یاد بگیرد.

شکستن مقاومت خانواده نسبت به خط بریل و پنهان کردن کتاب آن‌ها، و سروکله زدن با خانواده‌ها و خواهش و تمنا که به جای بچه‌ها مشق ننویسید بخشی از درگیری‌های ماست.

مجمع نرجس از دو ساختمان «آموزش» و «خوابگاه» تشکیل شده است و بچه‌هایی از شهرستان‌های دور و نزدیک به‌طور شبانه‌روزی در مدرسه هستند. از مدیر می‌پرسم، این بچه‌ها مهارت‌های زندگی را چطور می‌آموزند؟

خانم اعتباری (مدیر مجمع): «در حال حاضر پنج بچه‌ی ابتدایی خوابگاهی داریم، ولی نه نیروی خاصی برای بچه‌ها در خوابگاه داریم و نه ساعت درسی اضافی!

ساعت بخوانیم و بنویسیم را تقسیم کرده‌ایم به تندخوانی و تندنویسی بریل، ساعت ورزش را به آموزش عصا زدن و حرکت و جهت‌یابی اختصاص داده‌ایم؛ اتاق و مربی کاردرمانی هم داریم که البته ساعت درسی ندارد و آموزگاران بچه‌ها را موردی به آنجا می‌فرستند.»

آجوند: «اینجا مشکل فقط درسی نیست، اصلاح رفتار هم هست که خانم **جهانیان**، مشاور ابتدایی، در این زمینه خیلی کمک می‌کند. زنگ تفریح یا ساعت درسی که با دانش‌آموزی خاص کارم تمام شده است، او را بیرون می‌برد و با او کار می‌کند.

پنج دقیقه مانده به زنگ تفریح می‌گویم خوراکی‌هایتان را بخورید تا نوحه‌ی درست خوردن و نکات بهداشتی را تذکر دهم.

ایده‌آل این است که ساعتی برای آموزش مهارت‌های زندگی این کودکان برنامه‌ریزی بشود و وقتی ما تعطیل هستیم، معلم مخصوص داشته باشند. این باید برنامه‌ی کل کشور باشد نه قانون مدرسه‌ی من.

آموزش و پرورش می‌تواند تابستان استخری را برای بچه‌های نابینا اجاره کند و مربی‌های خاصی را هم برای آموزش شنا به این بچه‌ها تربیت کند. دولت می‌تواند حمایت کند. چرا یک سازمان در مملکت باید در رفاه باشد و آموزش و پرورش این قدر فقیر!

آجوند در پاسخ به این سؤال که «چقدر به آینده‌ی این بچه‌ها امیدواری؟» متأثر و هیجان‌زده می‌گوید: «یکی از شاگردان من چند روز پیش برای کارورزی آمده بود مدرسه. او حالا دانشجوی فوق‌لیسانس بود! در



بچه‌های نابینا می‌رود. اما او بیشتر به کلاس گفتاردرمانی نیاز دارد. اوتیسم او طوری است که موقع حرف زدن بعضی کلمات یا حروف را جا می‌اندازد.»

چطور از موسیقی درمانی در کلاس استفاده می‌کنید؟
کشاورز: «موسیقی باید به یادگیری کلام کمک کند. پارمیدا صداها را یک واژه مثلاً «باد» را یکجا می‌شنود. برای تفکیک صداها، واژه را به صورت آواز می‌کشم تا صداها را جدا از هم بشنود. فایده‌ی دیگر اینکه موسیقی بچه‌ها را هشیار و در زمان حال نگه می‌دارد.»

کشاورز به دست هر کدام از بچه‌ها یک ساز کوچک می‌دهد؛ زنگ، طبل و سنج؛ و می‌خواهد که در حین درس، اسم هر کس را برد، او سازش را به صدا در بیاورد. (تصویر)

کشاورز: «مبینا دچار دشارژ مغزی (نوعی تشنج) است. هر وقت صدای سازش قطع می‌شود، می‌فهمم او در کلاس نیست. ضربه زدن به طبل، علاوه بر تحریک حس لامسه و حس عمقی کتف، حافظه‌ی کاری را فعال می‌کند تا آموخته‌ها از حافظه‌ی کوتاه‌مدت به حافظه‌ی بلندمدت منتقل شوند.»

حافظه‌ی فعال آموخته‌های ما را در دسترس ما می‌گذارد و دیگر لازم نیست برای رسیدن به آن در ذهن کندوکاو کنیم.»
استفاده از ساز، موسیقی و بازی در کلاس، تنها شگردهای کشاورز برای آموزش این بچه‌ها نیست. به کارگیری حس لامسه‌ی دست، پا و صورت، برای واژه‌آموزی و... بیش از همه‌ی محبتی که در جام وجود آن‌ها می‌ریزد، اصلی‌ترین رمز موفقیت اوست.
کلاس کشاورز را ترک می‌کنم، در حالی که صدای زهرا همچنان در گوشم است: «دوستم داری؟»

پی‌نوشت‌ها

۱. مصرعی از شعر فریدون مشیری: ... دوستم داری را از من بسیار بپرس / دوستت دارم را با من بسیار بگو
۲. کایروپر کتیک علم شناخت مفاصل بدن، به‌ویژه ستون فقرات و هماهنگ کردن آن‌ها به منظور پیشگیری و درمان است.



حالی که از خیلی وقت پیش که او را اینجا آوردند، تکه گوشتی بود که فقط می‌گذاشتیمش روی تاب. همیشه به بچه‌ها می‌گویم در آینده می‌توانید معلم، وکیل و حتی پزشک شوید. در کشورمان دکتر «کایروپر کتیک» داریم که نابیناست. من این توانایی‌ها را در آن‌ها می‌بینم؛ وقتی درباره‌ی آرزوهایشان صحبت می‌کنند. وقتی به فکرشان پروبال می‌دهی، می‌بینی که واقعاً رسیده‌اند.

xxx

در کلاس ویژه (چندمعلولیتی) زهرا دست معلمش را گرفته است و یک دم می‌پرسد: «خانم جون! ... ببخشید! ... من دختر خوبی‌ام؟ دوستم داری؟!»

از سه دانش‌آموز کلاس خانم کشاورز، دو نفر دچار فلج مغزی اند و یکی کم‌توان ذهنی و اوتیسم است.

کشاورز: «این بچه‌ها چون در خانواده تأیید نمی‌شوند، دوست دارند اینجا مورد توجه و تأیید باشند. خانواده‌ها آن‌ها را از دیگران پنهان می‌کنند. از شهرستان به تهران آمده‌اند تا اقوام از ناتوانی فرزندشان خبر نداشته باشند. در کلاس‌های آموزش خانواده هم، مادر پذیرای هیچ‌گونه راهنمایی نیست. به صراحت می‌گوید که من هیچ‌کس را قبول ندارم، فقط منم که بچه‌ام را می‌شناسم!»
می‌پرسم: «این بچه‌ها فارسی و ریاضی را تا چه حد یاد می‌گیرند و چقدر به کارشان می‌آید؟»

کشاورز: «بچه‌ها خواندن و نوشتن و ریاضیات را در حد کتاب درسی خاص کم‌توانان، به‌صورت بریل، می‌آموزند. اگر آموزش‌پذیر باشند تا چندین پایه‌ی تحصیلی پیش می‌روند. غالباً تکرار پایه دارند؛ یعنی چند سال در یک پایه هستند. در نهایت، به کلاس حرفه‌آموزی بهزیستی می‌روند و بعد وارد بازار کار می‌شوند. خواندن حساب و حتی صداکشی کلمات، میزان توجه و قدرت تمرکز آن‌ها را افزایش می‌دهد.»

در حین گفت‌وگو ما پارمیدا با ضربه زدن به صورتش و لیوان آبی که به دهان گرفته است، شروع به نواختن آهنگی می‌کند. آموزگار - که خود دوره‌های تخصصی موسیقی درمانی را می‌گذراند - می‌گوید: «پارمیدا خارج از مدرسه به کلاس موسیقی مخصوص



صفحه‌ی معلم صفر کیلومتر صفحه‌ای بود تا به وسیله‌ی آن شما را با چالش‌های دانشجویانی که حالا خانم یا آقا معلم صدایشان می‌زنند، آشنا کنیم. از شهریور ماه سال ۹۵ به سراغ آن‌ها، جواد و رضا رفتیم و خواستیم هر ماه از سختی‌ها، ترس‌ها و مشکلاتشان با ما صحبت کنند. تکتیم نیز از آذر ماه - پس از انصراف آن‌ها - به جمع ما پیوست. حالا پس از چهار شماره، به‌عنوان حسن‌ختم، می‌خواهیم مخاطب آخرین شماره‌ی این مجله را سازمان آموزش و پرورش قرار دهیم.

همه‌ی ما در خانه‌هایمان ترک کوچکی گوشه‌ی یک میز، سیم بیرون مانده‌ای از یک پرز یا ظرف‌های لب پر شده‌ای داریم که خودمان به دیدنشان عادت کرده‌ایم. این نواقص کوچک، بیشتر از تمام زرق و برق‌های خانه به چشم تازه‌واردان غریبه می‌آیند. گوشه و کنار آموزش و پرورش چقدر از این ترک‌ها دارد؟ چقدر به دیدن نواقص خاک خورده عادت کرده‌ایم؟

رضا، آن‌ها و تکتیم نماینده‌ی هزاران تازه‌واردی هستند که لب‌پریدگی‌های این سازمان توی ذوقشان می‌زند. آخرین شماره‌ی معلم صفر کیلومتر امسال را بخوانید و مراقب خاک خوردگی سازمانتان باشید.

معلم صفر کیلومتر

زهرا صنعتگران

اولین برخورد عجیبی که این معلمان دهه‌ی هفتادی پس از ورود به فضای سازمانی با آن مواجه شدند چه بود؟

تکتم: «روز معارفه، به‌دلیل اینکه از نیشابور می‌رفتیم و حدود صد کیلومتر فاصله بین نیشابور و آن روستاست، ۲۰ دقیقه‌ای دیر رسیدیم. جاگیری مهمان‌ها در جلسه طوری بود که ما چهار نفر مجبور شدیم در چهار جای باقی‌مانده کنار هم بنشینیم. اما از همان لحظه‌ی اول، به خاطر اینکه کنار یک پسر نشسته بودیم، نگاه‌ها تغییر کرد و فضای جلسه سنگین شد. البته در فضای سازمانی خود نیشابور من چنین برخوردهای تندی را ندیده بودم. نمی‌دانم، شاید به خاطر کوچکتر بودن محیط این روستا چنین تصویری القا می‌شود!»

جواد: «اینکه وقت‌ها به همکاران دیگر قرض داده می‌شود، اوایل برایم عجیب بود، اما بعد از مدتی غیر قابل تحمل شد. ما همین‌طوری هم به‌دلیل تازه‌کار بودن استرس نرسیدن به بودجه‌بندی را داشتیم، اما گاهی مجبور می‌شدیم به اسم همکاری، از ساعات کلاس خودمان بزنیم تا برنامه‌ی دیگران روی غلتک بیفتد. بی‌نظمی، سر وقت نبودن و رعایت نکردن قوانین ثابت همه آزاردهنده بودند، راستش حتی حس کردم به معلم به چشم یک برده نگاه می‌کنند!»

رضا: «بسته به موقعیت معلم‌ها، نوع روابط کارکنان سازمان با ما فرق می‌کرد. مثلاً یک‌بار در برنامه‌ای قرار بود به معلمان فعال امتیاز بدهند، اما من هر چقدر فعالیت کردم، به چشم کسی نیامد. کار به جایی کشید که معلمان دیگر صدایشان درآمد که چرا باید حق من به کسی که فعالیت کمتری دارد برسد؟!»

این سه نماینده‌ی نسل صفر کیلومترها نواقص آموزش و پرورش را چگونه ارزیابی می‌کنند؟

تکتم: «به‌صورت مکتوب، قوانین مناسبی در فضای سازمانی آموزش و پرورش وجود دارد، اما اینکه چه کسی آن قوانین را اجرا می‌کند و ضوابط پس از اجرا شدن و نشدن چه بازخوردهایی دارند، اصلاً بررسی نمی‌شود.

من فکر می‌کنم در بیشتر روستاها هنوز هم روابط بین افراد بر نظام کدخدا منشی مبتنی است و اگر بگوییم فلانی فلان ایراد را دارد، به خاطر اینکه ما از شهر آمده‌ایم، توجه چندانی به انتقادهایمان نمی‌کنند.»

جواد: «نوع ارزشیابی‌های غالب و اینکه بچه‌ها دائماً در حال مقایسه شدن هستند، اذیت می‌کند. اگر یک دانش‌آموز را به‌عنوان همیار معلم انتخاب کنم، همه می‌خواهند همیار بشوند. طبیعی است. آن‌ها بچه‌اند؛ اما ما هر چقدر هم امتیازات را به‌صورت متفاوت بین دانش‌آموزان تقسیم کنیم، باز هم زورمان به سیستم غالب نمی‌رسد و باز همان بچه‌هایی که درسشان بهتر بوده و در اجتماع قوی‌تر رفتار کرده‌اند، پیشرفت بیشتری خواهند کرد.»

رضا: «به‌طور کلی، مشکلی با ضوابط و قوانین اداره ندارم، اما فکر می‌کنم آموزش و پرورش اصلاً به محدودیت‌ها و امکانات نقاط مختلف توجه نمی‌کند. معلم چندپایه باید همان کتابی را درس بدهد که معلم عادی درس می‌دهد. دانش‌آموز روستا باید همان درسی را بخواند که دانش‌آموز شهری می‌خواند. حجم کتاب‌ها و محتوایشان هیچ تناسبی با سن، توانایی و امکانات بچه‌ها، معلم و منطقه‌شان ندارد.»

تکتم، رضا و جواد اهداف سازمان آموزش و پرورش را کوتاه‌مدت می‌دانند یا بلندمدت؟

تکتم: «هدف کلی آموزش و پرورش شاید بلندمدت باشد، اما آنچه ما می‌بینیم، این است که همه می‌خواهند هر چه سریع‌تر به نتیجه برسند و فقط گزارش‌های تر و تمیز و قشنگ به سازمان‌های بالا دستی تحویل بدهند. به‌طور مشخص در مدرسه‌ای که خودم در آن هستم، به خاطر اینکه مدرسه چند سال مدرسه‌ی نمونه‌ی منطقه بوده است، نمی‌خواهند رتبه‌شان پایین‌تر بیاید و کسی ایرادهای مدرسه را ببیند. بدترین روزهای کلاس من آن لحظاتی است که راهبر و بازرس می‌آیند؛ هم خودم استرس می‌گیرم و هم بچه‌ها باید سعی کنند در آن مواقع بهترین صورتشان را نشان بدهند، چرا

که مدیر و معاون به شدت روی این موضوع حساس‌اند.»

جواد: «هیچ برنامه‌ی بلند مدتی نه در مدرسه و نه در اداره وجود ندارد. تا جایی که من شاهد قضیه بودم، همه فقط منتظرند یک روال ثابت اداری طی شود و هر چیزی که والدین یا سازمان می‌خواهند اجرا شود. برنامه‌ای وجود ندارد و اگر هم وجود داشته باشد، در حد بخش‌نامه می‌ماند. در مجموع، به‌نظر من حتی هدف اداری کل هم تولید انبوه کارمند است.»

رضا: «به نظر من برنامه‌ها سازمان‌بندی نشده‌اند. آینده‌ای هم نخواهند داشت، چرا که معلم فقط تلاش می‌کند سال تحصیلی جاری را تمام کند و دانش‌آموزان هم تمام دغدغه‌شان این است که برسند به سال بعد.»

بخش‌نامه‌های ارسالی به مدارس تا چه میزان کاربردی هستند؟

تکتم: «مدیر ما در زمینه‌ی بخش‌نامه به شدت آن‌لاین و آن‌تایم عمل می‌کند. شاید به خاطر اینکه اگر بخش‌نامه‌ای برسد و معلمان بی‌خبر باشند، همه چیز به پای خودش نوشته می‌شود و شاید هم به خاطر همان رتبه‌ی علمی مدرسه و برای اینکه دانش‌آموزان کارهای بدیع و خلاقانه‌تر انجام بدهند؛ به‌نظر من اگر بخش‌نامه‌ها درست اجرایی بشوند، بالای ۵۰ درصد نتیجه‌بخش خواهند بود، اما نباید نقش خانواده‌ها را نیز در این زمینه نادیده بگیریم. با وجود روستایی بودن این منطقه، ما به خاطر همراه بودن خانواده‌ها و اینکه از هیچ کمکی در زمینه‌ی تحصیل فرزندانشان دریغ نمی‌کنند، جلو افتادیم، وگرنه هیچ بخش‌نامه‌ای در حوزه‌ی دانش‌آموزان به مرحله‌ی اجرا در نمی‌آمد.»

جواد: «بعضی بخش‌نامه‌ها مثل طرح جابر به ما هم رسید، اما معلمان با سابقه‌تر مدرسه گفتند سراغش نرویم، وقت تلف کردن است و ما هم اجرایش نکردیم. راستش من اصلاً فکر می‌کنم آمدن بخش‌نامه و سرگروه و بازرس بی‌فایده است، چون سرگروه‌ها باید به ارتقای آموزشی و پرورشی کمک کنند، اما همه چیز در حد یک آزمون بی‌نتیجه باقی می‌ماند.»

رضا: «بخش‌نامه‌ها هم مثل کتاب‌ها هستند. به نظر من آنها هم بیشتر برای مدارس شهری تهیه شده‌اند و فقط حالت فرمالیته دارند.»

ارزش‌های حاکم بر فضای مدارس در قبال چه رفتارهایی این معلمان را تشویق یا توبیخ میکند؟

تکتم: «معاون فناوری آموزشی نیشابور اذعان کرد که کلاس من شاد، خوب و خلاق بوده است. این تنها تشویقم در طول این مدت بود، اما در زمینه‌ی توبیخ، والدین شکایت می‌کردند. چرا زیاد به بچه‌ها مشق نمی‌دهم (البته بیشتر به خاطر اینکه بچه‌ها در خانه اذیت نکنند) و وقتی مشق‌ها را از یک صفحه به دو صفحه رساندم، مدیر که فرزند خودش هم شاگرد کلاس من است، به این زیاد شدن حجم تکالیف اعتراض کرد. من نمی‌دانستم والدین را از خودم راضی نگه‌دارم یا مدیر را؟ در کل، رسیدن به بودجه‌بندی بزرگ‌ترین استرسی است که دارم. هر ماه هم به بودجه‌بندی می‌رسم، اما باز هر ماه از اول تا آخر تن و بدنم سر این موضوع می‌لرزد؛ به خصوص که یک تعطیلی رسمی هم آن وسط بیفتد.»

جواد: «چند دانش‌آموز قوی داشتم که امسال به دلیل مسائل خانوادگی افت کرده بودند. به هر نحوی بود تلاش کردم آن‌ها را به سطح بقیه برسانم. واکنش خانواده‌هایشان چنان صمیمانه و با محبت بود که به ماندن در این شغل امیدوارم کرد. درباره‌ی توبیخ هم، اگر چه اسمش توبیخ نیست و تذکر است، اما مدرسه اجازه نداد امتحان برگزار کنیم. می‌ترسید والدین بچه‌ها برنامه‌ی امتحانی را برای اداره ببرند و در دروس‌ساز شود.»

رضا: «چندبار در کلاس‌های ضمن خدمت به خاطر فعالیت‌هایی که داشتم گفتند تشویقی می‌دهند، اما نمی‌دانم این تشویق امتیاز است، افزایش حقوق است یا دلخوشی است؟ فقط می‌دانم قرار است تشویقم کنند! در زمینه‌ی توبیخ هم از سمت مدرسه مسئله‌ای وجود نداشته، اما والدین چندباری شکایت سخت‌گیر بودنم را کرده‌اند.»

آیا آن‌ها بین خودشان و معلمان دیگر تجربه‌ی کار تیمی و همکاری داشته‌اند؟

تکتم: «یک بخش‌نامه‌ای آمده بود برای برنامه‌ی درس‌پژوهی، اما هنوز آن را اجرایی نکرده‌ایم. کار گروهی بد نیست، در زمان دانشجویی تجربه‌ی کارهایی را داشته‌ام که تنهایی از پیش‌شان بر نمی‌آمد، اما از اینکه کسی مدام استرس داشته باشد، تقسیم کار درست صورت نگیرد، کار به دقیقه‌ی نود بکشد و فقط حرف یک نفر به کرسی بنشیند خوشم نمی‌آید. از همین رو، تا الان بیشتر به صورت فردی به کارهای کلاس رسیده‌ام.»

جواد: «در پایه‌ی خودم با چند نفر از بچه‌هایی که هم‌دانشگاهی بودیم، برای طراحی سؤال ... همکاری می‌کنیم. راستش من در زمان مدرسه اهل کار گروهی نبودم، اما زمان دانشجویی به خاطر انگیزه‌ای که داشتیم، هماهنگی بیشتری بینمان ایجاد می‌شد. الان هم سعی می‌کنیم در پروژه‌هایی مثل درس‌پژوهی که از طرف اداره بخش‌نامه شده‌اند، شرکت داشته باشیم.»

رضا: «چندان تجربه‌ی خوبی از کار گروهی ندارم. ترجیح می‌دهم به صورت انفرادی به امور تدریسم برسم، چرا که همراه نبودن دیگران و طبقه‌بندی‌هایی که به صورت ناخودآگاه بین افراد صورت می‌گیرد، اعصابم را به هم می‌ریزد.»

رضا، تکتم و جواد چه زمانی از خودشان برای بهبود وضعیت آموزشی مایه می‌گذارند؟

تکتم: «برای کلاس خودم از لحاظ مالی و جسمی و روحی واقعاً مایه می‌گذارم. حتی بچه‌های ضعیف را با خودم به خانه می‌بردم یا تمام زنگ تفریح‌ها را با چند نفر از بچه‌ها تمرین می‌کنم. اما واقعیتش برای اصلاح فضای سازمانی یا حتی فضای مدرسه کاری نمی‌کنم و به نظرم زورم هم نمی‌رسد!»

جواد: «بیشتر هزینه‌های مالی کرده‌ام، اما دو سه روز کامل را هم تا شب در مدرسه می‌مانم. جدای از این موارد، با وجود ترسی

که از کم آوردن وقت داشتم، در کلاس‌م به نمایش و داستان‌خوانی و آزمایش رو آوردم. ممکن است به خاطر نرسیدن به بودجه‌بندی توبیخم کنند، اما تصور می‌کنم این کارها آثار بلندمدت بیشتری روی دانش‌آموزانم بگذارد.»

رضا: «اگر به شهر دیگری بروم و وسیله‌ی کمک‌آموزشی جالبی بینم یا نیاز باشد جایزه‌ای بگیرم، هزینه‌های مالی‌اش را خودم متقبل می‌شوم. گاهی هم مجبورم برخلاف چارچوب آموزشی و مطابق با عرف منطقه‌ی خودمان عمل کنم که البته مسئله‌ی حادی نیست، اما فشار روانی‌اش، احتمالاً به دلیل سال اولی بودنم، واقعاً اذیتم می‌کند.»

در این مدت چه مسئله‌ای این معلمان تازه‌نفس را خسته یا ناامید کرد؟

تکتم: «گاهی وقتی رفتار بچه‌ها را می‌بینم که بر سر مسائل بی‌اهمیت و کوچک به جان هم می‌افتند، توی ذوقم می‌خورد. دوست داشتم همه چیز خیلی انسانی‌تر باشد.»

جواد: «ممکن است خیلی کارها غلط نباشند، اما به دلیل اینکه در چارچوب سازمانی نیستند یا والدین واکنش نشان می‌دهند، ممنوع شود. من اگر ۱۰ درصد ایده‌هایم را عملی کنم، باز هم ۹۰ درصدشان گوشه‌ی مغزم خاک می‌خورند. اینکه کسی حوصله‌ی مجوز گرفتن، هزینه کردن و برنامه‌ریزی را ندارد، ناامیدم می‌کند. والدین حتی در ساده‌ترین مسائل هم واکنش نشان می‌دهند. مثلاً من با چه زحمتی کاربرگ طراحی کردم و کپی گرفتم، اما والدین می‌گویند وقت نداریم پای کار بچه بنشینیم و این برنامه‌ی مرا به هم می‌ریزد. حالا معلم هزاربار هم بگوید قرار نیست والدین وظیفه‌ی بچه‌ها را به عهده بگیرند، توی گوششان نمی‌رود!»

رضا: «اینکه فهمیدم چقدر فضا و امکانات روستا به شهر متفاوت است و هیچ اقدامی برای کمتر شدن این تبعیض صورت نمی‌گیرد ناراحت‌م کرد.»

من سیزده

سال است که در پایه‌ی دوم دبستان مشغول تدریس هستم. من در دبستانی تدریس می‌کنم که دانش‌آموزانش، به‌دلیل مشکلات مالی، نمی‌توانند هر وسیله‌ای را درست کنند. برای همین تا جایی که می‌توانم از مدرسه یا خودم وسیله‌ی مربوطه رو درست می‌کنم.

یک روز صبح مدیر مدرسه‌ی ما چند گل‌دان زیبا به مدرسه آورده بود تا حال و هوای بچه‌ها و معلم‌ها با دیدن آن‌ها عوض شود. چند گل‌دان در سالن مدرسه و چند گل‌دان دیگر را در دفتر گذاشته بودند. چند روز بعد دیدم یکی از گل‌دان‌ها برگ‌هایش در حال زرد شدن است. یکی از همکارانم گفت، این گیاه به نور خورشید فراوان نیاز دارد، در حالی که اتاق معلمان آفتاب کمی داشتیم. من از مدیر مدرسه خواستم این گل‌دان را به کلاس خودم ببرم. چون کلاس من آفتاب‌گیر بود.

گل‌دان را به کلاس بردم. بچه‌ها با دیدن گل‌دان از من خواستند چند گل‌دان دیگر به کلاس بیاورند. من هم قبول کردم. بعد از آن روز چند نفر به نوبت به گل‌دان‌ها آب می‌دادند. گل داخل این گل‌دان کم‌کم رشد کرد بعد از مدتی داخل گل‌دان پر از گیاهان کوچکی شد. من فکر کردم که علف هرز است بچه‌ها هم گفتند که خانم این گیاهان را بکنید تا گیاه خوب رشد کند. اما قبول نکردم. این گیاهان در گل‌دان رشد می‌کردند و ما نیز در درس علوم کم‌کم به بخش سرگذشت دانه‌ها رسیدیم. این گیاهان بعد مدتی شروع به گل دادن کردند و با گل‌های زرد و سفید گل‌دان را خیلی زیبا کردند. کم‌کم گل‌ها تبدیل به میوه‌های سبزرنگ شدند و بعد از مدتی این میوه‌ها به رنگ نارنجی زیبایی درآمدند. وقتی این میوه‌ها رسیدند، این گیاهان به دانش‌آموزان نشان دادند که یک گیاه همیشه در حال رشد است. و برای رشد نیاز به آب سالم، خاک مناسب و نور خورشید دارند. دانه‌ی گیاهان می‌توانند به صورت‌های مختلف پراکنده شوند. بذری این گیاهان از هر طریقی وارد این گل‌دان شده و چون شرایط خوبی برای رشد داشتند شروع به رشد کرده بودند.

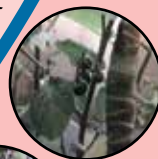
من گیاه کوچکی که یک گل زیبا هم رویش بود از گل‌دان بیرون آوردم تا دانش‌آموزان قسمت‌های مختلف یک گیاه را ببینند. دانش‌آموزان دیدند که گیاهان برای رشد قسمت‌های مختلفی دارند آن‌ها فهمیدند گیاهان ابتدا دانه هستند. بعد جوانه می‌زنند و سپس ساقه و برگ به وجود می‌آید و بعد آن گل و میوه به وجود می‌آید. خودشان متوجه شدند که میوه از دانه به دست می‌آید و تمام میوه‌ها قابل خوردن نیستند و دانه‌ها نیز با هم فرق‌هایی دارند. وقتی به این مرحله از درس رسیدم چند میوه‌ی این گیاه که داشت خشک می‌شد

کندم و به بچه‌ها گفتم که داخل آن‌ها را باز کنند و بگویند که چه می‌بینند. با این کار دانش‌آموزان فهمیدند دانه در وسط میوه قرار دارد. از اینکه توانسته بودم از این گل‌دان‌ها و گیاهان برای تدریس یک بخش از علوم استفاده کنم خیلی احساس خوشحالی می‌کردم. جلسه‌ی بعد نیز چند نفر از دانش‌آموزان مراحل رشد گیاه لوبیا را روی مقوا درست کردند و به کلاس آوردند و من روی تابلوی کلاس نصب کردم. این موضوع یک تجربه‌ی لذت‌بخش برای من و دانش‌آموزانم بود.

از دانه تا دانش

طاہرہ رحمانی

دبستان شهید مسعود طاہرخانی، شهرستان تاکستان



سنگ صبور

مجید درخشانی

زنگ تفریح که خورد، از دفتر بیرون آمدم. در حالی که حواسم به دانش‌آموزان بود، شروع کردم به قدم زدن. اواسط دی ماه بود و سوز سردی می‌آمد. اما بچه‌ها عین خیالشان نبود. حیاط را از سر و صدا روی سرشان گذاشته بودند. ناگهان محسن به طرفم آمد و گفت: «آقا، محمد حسن تو کلاس داره گریه می‌کنه؟» سریع خودم را به کلاس سوم رساندم. نگاهم به بچه‌ها افتاد که دور میز محمد حسن جمع شده بودند.

پرسیدم: «چه خبره؟»

جلال با ناراحتی گفت: «آقا، خواهر محمد حسن مریضه. به خاطر اون داره گریه می‌کنه.»

رفتم جلو. محمد حسن

سرش را روی میز

گذاشته بود و با

دیدن من صدای گریه‌اش بلند شد. گفتم: «چرا گریه می‌کنی؟ آدم مریض می‌شه و بعد خوب می‌شه...»

سرش را بالا آورد. تمام صورت کوچکش را اشک گرفته بود.

پرسیدم: «بردینش دکتر؟»

با گریه گفت: «بر... دیمش آ... قه، ا... حالش ... خیلی بده.»

گفتم: «نگران نباش، خوب می‌شه.» بعد رو کردم به بچه‌ها که پکر و ناراحت بودند و گفتم: «بچه‌ها، همه دعا کنید

حال خواهر محمد حسن خوب بشه.»

همه سرشان را تکان دادند. عباس که لاغر و پریده رنگ و همیشه آرام بود، گفت: «ما هم یک روز آقا خواهرمون

مریض بود، دعاش کردیم خوب شد.»

رو کردم به محمد حسن و گفتم: «می‌شنوی؟ تو هم دعا کن خواهرت

خوب می‌شه.»

بعد گفتم: «حالا بلند شو برو دست و

صورتت رو بشور!»

محسن رفت طرفش و دستش را گرفت.

محمد حسن با چشمان سرخ

شده، در حالی که بدنش تکان

می‌خورد، پرسید: «آقا خوب

می‌شه؟ نکنه مثل مادر شما

بمیره...؟!»

دست کشیدم روی سر

کوچک و کم مویش و

گفتم: «نه جانم. مادر من

سن و سالی ازش گذشته بود

و مدت‌ها مریض بود.»

نفسش را بالا داد و با گریه

و خنده گفت: «راست می‌گین

آقا؟»

گفتم: «دروغم کجا بود؟!»

محمد حسن از کلاس بیرون رفت.

من هم در دلم دعا کردم. طاقت

دیدن گریه‌ی بچه‌ها را نداشتم.



قانون‌های کلاس صدف

بهمیه ربیعی

مربی پیش‌دبستانی دخترانه‌ی حضرت جواد(الائمہ ع)، ناحیه ۲ یزد

قانون پنجم کلاس این است که بعد از زنگ تفریح در کلاس مرتب بنشینیم تا خانم معلم بیاید. ما هم منتظر بودیم تا معلم بیاید.

واقعاً نمی‌دانستم چه بگویم. هم خیلی خوش حال بودم که قانونمندی در کلاس نهادینه شده و هم ناراحت از اینکه وقت با ارزش شاگردانم بیهوده تلف شده است. محیا را صدا زدم، به دفتر بردم، تحویل مادرش دادم، با آن‌ها خداحافظی کردم و به دفتر آمدم از معاون پرسیدم: «آیا امروز برای مربی رباتیک مشکلی پیش آمده؟» خانم مدیر که پشت میز مشغول کارهای روزمره بود، با صدای من سرش را بلند کرد و گفت: «بله، تلفن زد گفت که نمی‌آید» و از خانم معاون پرسید: «مگر به همکاران اطلاع ندادید؟» خانم معاون هم فراموش کرده بود به من اطلاع بدهد. به هر حال، آن روز گذشت و من متوجه شدم که حتماً باید در قانون‌های کلاسی تجدیدنظر کنم!

خود ببرد: چون برایش برنامه‌ای پیش آمده بود که نمی‌توانست طبق معمول به دنبال دخترش بیاید، از او خواهش کردم در دفتر حضور داشته باشد تا من به فرزندش اطلاع دهم.

کلاس من در انتهای راهرو قرار دارد. پشت در کلاس رسیدم. با انگشت ضربه‌ای به در کلاس زدم و بعد در را باز کردم. شاگردانم به احترام ورودم از جایشان بلند شدند و خوش‌آمد گفتند و من هم تشکر کردم. وقتی معلم فوق برنامه را در کلاس ندیدم، از نماینده‌ی کلاس پرسیدم: «ستایش جان! خانم رباتیک کجا هستند؟» ستایش جواب داد: «خانم اجازه! کسی به کلاس ما نیامد.» تعجب کردم و گفتم: «این ساعت رباتیک داشتید، مربی رباتیک نیامده است؟» شاگردانم همه با هم گفتند: «نه.» با شگفتی بیشتر پرسیدم: «خب، ستایش جان! پس چرا به دفتر اطلاع ندادی تا خودم به کلاس بیایم؟» گفت: «خانم اجازه! خودتان گفته‌اید

خاطره‌ی آن روز برای همیشه در خاطرم ماند. اواخر سال تحصیلی ۹۵-۹۴، بوی بهار همه‌جا را پر کرده بود، زنگ دوم چهارشنبه‌ها، طبق برنامه‌ی هفتگی، رباتیک داشتیم؛ یعنی معلم فوق برنامه باید کلاس را هدایت می‌کرد. من هم دفترهای شاگردانم را برای بررسی با خود به دفتر مدرسه آوردم. مشغول بررسی بودم. تقریباً چهل دقیقه از زنگ دوم گذشته بود که مادر محیا یآوری، یکی از شاگردانم، وارد دفتر شد. با چهره‌ای مهربان، چشمانی درشت و مشکی، و اندامی تقریباً لاغر با چادر مشکی و لبخندی که همیشه در صورتش دیده بودم؛ با کمرویی خاصی که به نظرم محیا هم آن را از مادرش به ارث برده بود.

به احترام او از جا برخاستم و سلام و احوال‌پرسی کردم. او هم مانند همیشه آرام پاسخ داد. درباره‌ی موارد آموزشی و اخلاقی محیا صحبت کردیم. بعد از آن، از من خواست اجازه‌ی محیا را بگیرد تا با

گل روز معلم

نرگس آهنگران

زیر نزدیکم شد. یک دسته گل پلاستیکی را که با نخ کاموا به هم وصل شده بودند، جلوی صورتم گرفت و خودش را در آغوشم انداخت. هر دو گریه کردیم. من به خاطر این همه لطف و او به خاطر اشک‌های من. گل‌ها را به خانه بردم و با سایر دسته‌گل‌های زیبای بچه‌ها داخل گلدان گذاشتم. هر بار که نگاهشان می‌کردم، دلم برای پسرک فرو می‌ریخت. شاید دو هفته گذشت و تمام گل‌های زیبای بچه‌ها با تزئینات قشنگشان پلاسیدند، اما گل‌های پلاستیکی پسرکم هنوز در گلدان خانه‌ام بوی عشق می‌دادند!

می‌خواهیم کادو بیاوریم. وضع بدتر شد و من تأکید کردم فقط نقاشی. روز معلم وقتی وارد کلاس شدم، بچه‌ها مرا شگفت‌زده کردند. هر کدام به تناسب وضع مالی‌شان چیزی آورده بودند از دسته‌گل‌های زیبا گرفته تا لوازم دیگر؛ ولی من نگران پسرکی بودم که می‌دانستم حتی نمی‌تواند تغذیه‌ی روزانه‌اش را به مدرسه بیاورد. تمام حواسم به او بود و مرتب دور و برش می‌گشتم. بچه‌ها اصرار داشتند هدایایشان باز شود و این مرا مضطرب‌تر می‌کرد. زنگ تفریح به صدا درآمد و بچه‌ها به حیاط رفتند، جز همان پسرک. آرام و سر به

سال‌ها پیش در دبستانی در منطقه‌ی روستایی تدریس می‌کردم. دانش‌آموزان دختر و پسر بودند. نزدیک روز معلم بود و من می‌دانستم بعضی از آن‌ها از نظر مالی در فشار هستند. از همگی‌شان خواهش کردم برای هدیه‌ی روز معلم یک نقاشی بکشند. بعضی‌ها اعتراض کردند که نه، ما

کلاس‌های ابتدایی اگر خشک و خاکستری نباشند، معمولاً انباشته از رنگ‌ها و کاردستی‌ها و آویزهای رنگی‌اند. مسئله این است که کلاس‌ها رنگ دارند، اما هیچ بویی ندارند. بوی یکی از حواسی است که به‌طور مستقیم با حافظه‌ی افراد مرتبط است. شاید انسان چهره‌ی مادر بزرگش را فراموش کند، اما هیچ‌گاه بوی قورمه‌سبزی از یادش نمی‌رود و با حس آن به‌سرعت یاد مادر بزرگش می‌افتد!

ما سعی کردیم کمی گردو خاک راه بیندازیم و با کاشت سبزی‌های معطر کاری کنیم فضای کلاس‌مان نفس کشیدن را برای دانش‌آموزان به امری لذت‌بخش و خاطره‌انگیز تبدیل کند. این گزارش درباره‌ی کلاس سبز ما در «دبستان شهید استاد عظیم» تهران است. فعالیت سخت، پرهزینه و زمان‌بری نبود، شما هم می‌توانید سبز باشید.



آن قدر پای کارت بمان تا زیر پایت ریحان سبز شود!

فاطمه اسکندر زاده

آموزگار پایه‌ی چهارم مدرسه‌ی استاد عظیم
منطقه‌ی ۱۲ تهران



اهداف کلاس سبز

برای داشتن کلاسی سبز از ته قلب باید به موارد زیر اعتقاد داشت:

۱. حضور موجودی زنده در کنار دانش‌آموزان

یکی از موضوعاتی که در زندگی شهری به‌شدت از آن فاصله گرفته‌ایم، دوری دانش‌آموزان از محیط‌زیست و حیات وحش است. بچه‌های ما قد کشیدن موجود زنده را جلوی چشم خود نمی‌بینند. منتظر جوانه زدن گیاهی نیستند و نگران درختی که برگش زرد شده است نمی‌شوند. یکی از مهم‌ترین تصمیمات من این بود که دانش‌آموزانم را با موجودی زنده مواجه کنم. زمانی که شاهی‌ها در فاصله‌ی ساعت یک صبح تا ظهر قد کشیدند، هیجان بچه‌ها به‌قدری زیاد بود که خود من نیز واقعا هیجان‌زده شدم! اگرچه ممکن است تصور اولیه‌ی معلمان این باشد که حضور موجودی زنده در کلاس تمرکز دانش‌آموزان را می‌گیرد، اما تجربه به ما ثابت کرد، آن‌ها پس از مدتی گیاه را به‌عنوان عضوی از کلاس می‌پذیرند و قبول می‌کنند گیاه هم مثل خودشان گاهی سبز و گاهی خسته باشد.

۲. به وجود آوردن احساس مسئولیت‌پذیری

معلمان مدام در گوش بچه‌ها می‌خوانند باید مسئولیت‌پذیر باشند، اما دانش‌آموز پیش از قبول مسئولیت، در قدم اول باید آن را دوست داشته باشد. ما سعی کردیم با انتخاب گلدان‌های کاملاً مشابه و بذری که مشابه در هر نوبت، حس رقابت را بین بچه‌ها از بین ببریم و اجازه دهیم همه برای حفظ تمام گلدان‌هایی که خودشان کاشته بودند تلاش کنند. برای تحقق این هدف نیز هرروز دو نفر از دانش‌آموزان مسئول گلدان‌ها می‌شدند و مسئولیت آبیاری، جابه‌جا کردن گلدان‌ها براساس سردی و گرمی هوا و نور به عهده‌ی خودشان می‌افتاد.

۳. زمان گذاشتن برای جبران اشتباهات هر دانش‌آموز

مدرسه ادعای آموزش همگانی را دارد، اما در پروسه‌ی یادگیری هیچ جایی برای

جبران اشتباهات دانش‌آموز نمی‌گذارد. به‌رحال همه‌ی ما اشتباه‌هایی کرده‌ایم و از آن‌ها درس‌هایی گرفته‌ایم. من برای اجرای طرح کلاس سبز، با اینکه ۳۰ دانش‌آموز داشتم، ۱۵ گلدان گرفتم. سه ماه اول تمام سبزی‌ها خراب شدند. دلیلش این بود که دانش‌آموزان شروع می‌کردند به الک کردن خاک گلدان‌ها، کوبیدنشان گاهی هم درگیر جدل‌های بین خودشان می‌شدند و کسی به راهنمایی‌های من گوش نمی‌کرد. تازه بعد از سه ماه وقتی گیاهان گلدان‌ها درنیامدند، بچه‌ها کم‌کم رغبت نشان دادند به اینکه حالا چه کار کنیم؟

۴. دریافت پاداش از عملکرد خود دانش‌آموزان

من به چند دلیل برای گلدان‌ها بذری سبزی را انتخاب کردم، اما یکی از دلایل اصلی و مهم، زودبازده بودن سبزی‌کاری است. بچه‌ها کاربرد و نقاشی برای منطقه و اداره می‌فرستند، اما جوابی به دستشان نمی‌رسد. ما در پایان هر نوبت سبزی‌کاری

جشن نان و پنیر و سبزی راه می‌اندازیم و یک زنگ تفریح باهم از سبزی‌هایی که خود بچه‌ها کاشته‌اند، می‌خوریم. این طوری لذت سبزی‌خوردن هم بیشتر می‌شود!

۵. ماندگار کردن عطر و بوی هر کلاس علوم درس می‌دهیم و بوی ریحان فضا را پر کرده است. می‌رسیم به ریاضی، عطر نعنا می‌آید.

من چندین سال کوه‌نورد بودم. طبیعت واقعا عشق و علاقه‌ی من است. حتی همین حالا هم تمام تراس خانه‌ام پر از رز و یاس و انارهای زینتی است. دلم نمی‌آمد بچه‌ها از مفهوم طبیعت دور باشند. ما برای این کار هزینه‌ی خاصی نکردیم. شهرداری گلدان و خاک می‌دهد، بچه‌ها با خودشان بیلچه می‌آورند و من هم بذر می‌برم. اما همین کارهای به‌ظاهر ساده باعث می‌شود ده‌سال بعد، زمانی که دانشجو وسط حل انتگرال سه‌گانه به ضرب دورقمی می‌رسد، یاد این کلاس و عطر نعنا در مشامش پیچد. برای من همین هم کافی است.



شلوار خیس

مترجم: مجید عمیق

یکباره همه چیز وارونه شد. پسرک که لحظاتی قبل می‌ترسید مورد تمسخر هم‌کلاسی‌هایش قرار گیرد، اکنون با همدردی و ترحم آن‌ها روبه‌رو شده بود.

خانم خیلی زود او را از کلاس بیرون برد و یک شلوار ورزشی برایش تهیه کرد تا شلوار خیس او تا پایان زنگ مدرسه خشک شود.

سایر بچه‌های کلاس هم روی زمین نشستند و دست به کار شدند و شروع کردند به تمیز کردن کف کلاس و آب‌هایی که روی نیمکت ریخته بود. همکاری بچه‌ها واقعاً حیرت‌آور بود.

زندگی این چیزها را هم دارد. اکنون به جای آنکه پسرک سوژه‌ی خنده‌ی هم‌کلاسی‌هایش شود، هم‌کلاسی‌هایش پسرکی را که آب را ریخته بود سرزنش می‌کردند. حتی وقتی او سعی کرد همراه با سایرین مشغول تمیز کردن نیمکت شود، به او گفتند: «لازم نیست. تو یکی به اندازه‌ی کافی کمک کرده‌ای!»

پس از زنگ مدرسه، وقتی همه‌ی بچه‌ها منتظر سرویس مدرسه بودند تا سوار اتوبوس‌ها شوند، پسرک به سمت هم‌کلاسی‌اش رفت و یواشکی در گوش او گفت: «بینم، تو عمداً این کار را کردی، مگر نه؟» و او هم یواشکی جواب داد: «راستش من هم قبلاً یک بار شلوارم را خیس کرده بودم.»

پسرک نه‌ساله‌ای روی نیمکتش نشسته بود که یکباره حوضچه‌ای بین پاهایش تشکیل و جلوی شلوارش خیس شد. در آن لحظه کم مانده بود قلبش از کار بیفتد. برای اینکه خودش هم باورش نمی‌شد چگونه این اتفاق روی داده بود. او تاکنون چنین رویدادی را تجربه نکرده بود و خیلی خوب می‌دانست که اگر بقیه‌ی بچه‌ها باخبر می‌شدند، چه هیاهویی که به پا نمی‌شد! شاید از آن پس آن‌ها دیگر با او حرف نمی‌زدند!

پسرک احساس می‌کرد هر لحظه ممکن است قلبش از تپش بایستد. سرش را روی نیمکت تکیه داد و ته دلش گفت: «خدایا! ای خدای مهربان، این یک وضعیت اضطراری است. به کمکت احتیاج دارم!»

سرش را بلند کرد و در آن لحظه خانم معلم را دید که قدم‌زنان به طرفش می‌آمد. از نگاه او احساس کرد شاید رازش برملا شده است! در حالی که خانم معلم به او نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد، یکی از بچه‌های کلاس که در حال آوردن کاسه‌ای پر از آب برای آبیاری گلستان روی طاقچه‌ی کلاس بود، وقتی او از کنار خانم معلم رد می‌شد، سکندری خورد و بی هیچ دلیلی، آب کاسه را روی پاهای پسرک خالی کرد.

پسرک تظاهر به عصبانی شدن کرد، اما در همان لحظه ته دلش گفت: «ای خدای مهربان، از تو خیلی ممنونم.»

نقشه‌ی دنیا

مترجم: مجید عمیق

چپید و با خوش حالی گفت: «نگاه کن مامان، درست کردم! تمام شد! وقتی مادر حیرت‌زده تصویر نقشه‌ی دنیا را دید که تکه‌هایش به‌درستی کنار هم چیده شده بودند، از دخترش سؤال کرد چگونه توانسته است در مدت‌زمانی کم این کار را انجام دهد. او جواب داد: «کاری نداشت. پشت همین صفحه عکس تعدادی دختر بچه بود. تکه‌های عکس دختر بچه‌ها را کنار هم چیدم و کامل شد، آن وقت نقشه‌ی دنیا هم کامل شد.»

«هر کدام از ما مسئول سروسامان دادن به دنیای خود هستیم. فقط کافی است زندگی‌مان نظم داشته باشد. آن وقت ما یک پدر، یک مادر، یک دولت، یک کارفرما و یک کارمند موفق خواهیم شد، شرط آن است که رفتارمان را تغییر دهیم.»

مادر جواب داد: «عزیزم، اجازه بده کمی استراحت کنم. قول می‌دهم بعد برایت یک قصه‌ی قشنگ تعریف کنم. دختر خیلی اصرار کرد که حتماً حالا باید برایش قصه بگویم. مادر فکری به ذهنش خطور کرد. صفحه‌ی پشت جلد مجله‌ای را که جلوی چشمش بود پاره کرد. تصویر روی این صفحه نقشه‌ی دنیا بود. برگه آن را تکه تکه کرد و تکه‌ها را به دخترش داد و گفت: «خب، هروقت توانستی تکه‌های این صفحه را که نقشه‌ی دنیاست درست و دقیق کنار هم بچینی، آن وقت من هم برایت یک قصه‌ی قشنگ می‌گویم.» دختر سرگرم مرتب کردن تکه‌ها شد و مادر هم از این فرصت استفاده کرد تا کمی استراحت کند. دخترک خیلی زود تکه‌ها را کنار هم

از دانش‌آموزان انتظار نداشته باشیم از راهی که ما می‌پسندیم، مسئله‌ها را حل کنند. اجازه بدهیم خودشان راه حل مخصوص خودشان را بیابند.

روزی مادر جوانی پس از کلی کار کردن خواست چند دقیقه‌ای استراحت کند، اما دختر کوچکش پیش او رفت و گفت: «برایم یک قصه بگو.»

نگه‌داشتنش سخت است!» من آن روز ساعت‌ها به این جمله فکر کردم و آخرش تصمیم گرفتم ادامه تحصیل بدهم. هر وقت هم باتری خالی می‌کردم، با یادآوری این جمله، خودم را شارژ می‌کردم و با تمام توان به تصمیم خودم چنگ می‌زدم... بی‌اختیار یاد روزهای مدرسه افتادم. آن روزها، وقتی بعد از نوشتن این قبیل جمله‌ها، غبار گچ را از دست‌هایم می‌تکاندم، در چهره‌های دانش‌آموزان چشم می‌گرداندم و از خودم می‌پرسیدم: «این‌ها اصلاً معنی حرف‌هایم را می‌فهمند؟ نکند خودم را بیهوده خسته می‌کنم؟ بعد به خودم امید می‌دادم و می‌گفتم: «از این همه تیر، یکی هم به هدف بخورد، بس است.» راستش، این تجدید آشنایی حال خوش آن شب را چندین برابر کرده بود و من به نوبه‌ی خودم تصمیم گرفتم بیش از این‌ها مواظب حرف زدنم باشم. احساس سوزنبنایی را داشتم که اگر مراقب اهرم زبانم نباشد، ممکن است یک زندگی را از ریل خارج کند و برعکس.

سوزنبنایی با اهرم زبان

حبیب یوسف زاده

– نه آقا، توی سازمان فرهنگی هنری شهرداری کار می‌کنم. معمولاً سعی می‌کنم این جور جلسات رو از دست ندم. خلاصه، چند دقیقه‌ای با هم گپ زدیم و من از دیدن شاگرد قدیمی‌ام خیلی خوش‌حال بودم، تا اینکه گفت: «آقا می‌خوام یه چیزی رو اعتراف کنم.» گفتم: «نکنه توی مدرسه آدامسی چیزی روی صندلی من گذاشتی؟!»

– نه آقا، راستش اون موقع‌ها زیاد حال درس خوندن نداشتم. می‌خواستم ترک تحصیل کنم، اما یکی از جمله‌هایی که شما همیشه موقع شروع کلاس روی تخته سیاه می‌نوشتید، زندگی منو عوض کرد. با تعجب و لبخند گفتم: «بالاخره یه نفر پیدا شد که حرف‌های من به دردش خورده باشه. حالا ما چی فرمودیم که این قدر خوش‌اومده؟!»

– یه روز که بریده بودم و داشتم فکر می‌کردم از فردا مدرسه‌رو بی‌خیال بشم، شما روی تخته سیاه نوشتید: «تصمیم مثل ماهی است، گرفتنش آسان و

مدتی قبل، کارگاه طنز حوزه‌ی هنری در تهران، نشست با عنوان «طنز در مجلات رشد» ترتیب داده بود و من هم دعوت شده بودم. به عنوان همکار مجلات رشد در آن نشست چند دقیقه صحبت کنم. با حضور دوستان شوخ‌طبعی که در جلسه حضور داشتند و با نمونه‌های طنزی که در آن محفل صمیمی قرائت و بررسی شد، شور و حال خاصی در حضار به‌وجود آمده بود، به‌طوری که وقتی مجری پایان جلسه را اعلام کرد، اصلاً باورم نمی‌شد دو ساعت گذشته است. طبق روال معمول این نوع نشست‌ها، نوبت به انداختن عکس‌های سلفی و دسته‌جمعی رسیده بود. در همین هاگيرواگیر، جوانی خوش‌سیما خودش را به من رساند و همین‌طور که دستش را برای احوال‌پرسی دراز کرده بود، گفت: «آقا منو یادتون می‌یاد؟»

چند لحظه در چهره‌اش دقیق شدم، اما یادم نیامد. گفتم: «متأسفانه انگار دارم فراموشی می‌گیرم. ببخشید، کجا همدیگر رو دیدیم؟»

گفت: «شما پانزده سال پیش در مدرسه‌ی شهید رجایی، منطقه‌ی ۱۹، دبیر زبان ما بودید. حالا یادتون اومد؟» با لحنی صمیمی‌تر دوباره دستش را فشردم و گفتم: «یادم افتاد! کلاس دوم ریاضی و فیزیک، درسته؟»

– بله آقا.
– خب، چه عجب از این‌ورها؟! نکنه طنزنویس شده‌ای؟

وضو در حوض مثنوی

مهتری ماهوتی

یک خواب فاصله

پادشاهی خوابیده بود. خواب می‌دید خدمتکار شده است. همه‌ی کارهای سخت و پست به‌عهده‌ی او بود. تحقیر می‌شد و توهین می‌شنید. آرزو می‌کرد کاش یک روز پادشاه می‌شد و از این همه رنج و نکبت نجات پیدا می‌کرد. پادشاه خبر نداشت که بین پادشاهی و خدمتکاری او فقط یک خواب فاصله بود.

با دهان دیگری

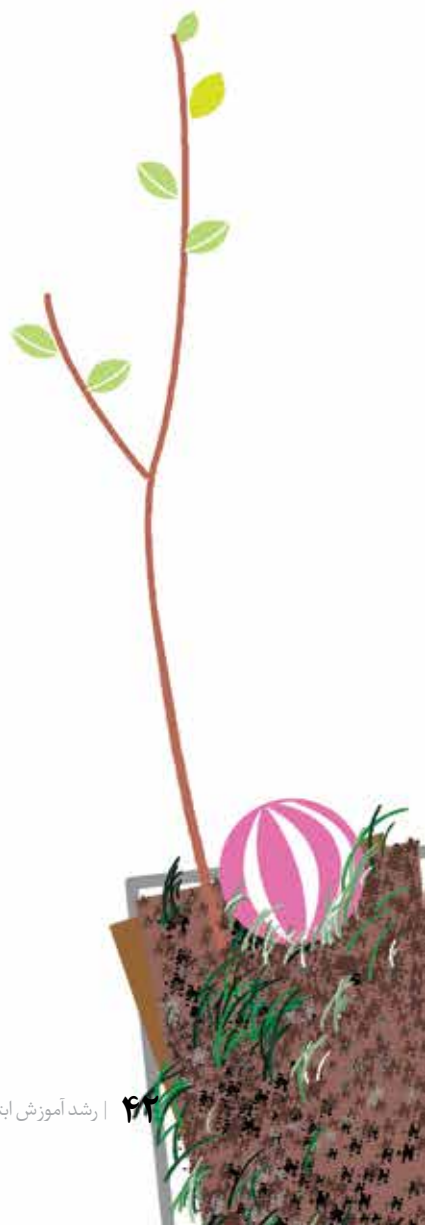
پیغام خدا به موسی (ع) رسید که: «ای بنده‌ی من! مرا صدا بزن و از من پناه بخواه، با دهانی که گناه نکرده باشی.» موسی (ع) فرمود: «من چنین دهانی ندارم.» پیغام رسید: «با دهان دیگران دعا کن. تو که با دهان دیگران گناه نکرده‌ای.»



فکر آخر کار

طلافروشی همسایه‌ای داشت. یک روز همسایه به مغازه‌اش آمد و گفت: «می‌خواهم با ترازویت مقداری طلا را برایم وزن کنی.» طلافروش گفت: «برو، جارو ندارم.» همسایه گفت: «غریبال و جارو نمی‌خواهم، ترازو می‌خواهم.» طلافروش گفت: «می‌دانم، اما تو یک تکه طلا می‌آوری، من پیرم و دستم می‌لرزد. طلا می‌افتد و خرد می‌شود. می‌گویی جارو بی‌ساور تا خرده‌ها را جمع کنیم. خرده‌ها که جمع شد، می‌گویی غریبال بی‌ساور تا خرده‌های طلا را از خاک جدا کنیم. من همین اول، آخر کار را می‌بینم. نه جارو دارم نه غریبال، والسلام.»

منبع: مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون



لطیفه‌های سعدی

بازنویسی و گزینش: علیرضا لبش

شاگرد بی ادبان

روزی به لقمان گفتند: «ادب از که آموختی؟»
لقمان گفت: «از بی ادبان!»
گفتند: «چگونه؟»
گفت: «هر چه ایشان کردند و در نظرم ناپسند آمد، از آن دوری کردم.»

پسر کودن

وزیری پسری احمق و کودن داشت. پسر را پیش حکیمی فرستاد تا او را تربیت کند که عاقل شود. حکیم زمانی وقت برای تربیت پسر صرف کرد، اما موفق نشد. نامه‌ای برای وزیر نوشت و گفت: «این پسر تو عاقل نمی‌شود. مرا هم دیوانه کرد!»

حاکم با ادب

حکیمی معلم مکتب بود. در مکتب او، علاوه بر دانش‌آموزان دیگر، فرزند حاکم هم درس می‌خواند. حکیم بر فرزند حاکم بیشتر از بقیه‌ی دانش‌آموزان سخت می‌گرفت و او را بیشتر از بقیه تنبیه می‌کرد.
فرزند حاکم از این قضیه ناراحت شد و به پدرش شکایت کرد. حاکم از این کار خشمگین شد و از حکیم پرسید:
«چرا به پسر من بیشتر از بقیه‌ی دانش‌آموزانت سخت می‌گیری، در حالی که باید برعکس باشد؟»

حکیم گفت: «پسر تو قرار است در آینده حاکم شود. هر کاری را که حاکمان کنند، مردم در همه جا تعریف می‌کنند و سرمشق دیگران می‌شود. ولی رفتار بقیه‌ی مردم چندان به چشم نمی‌آید. بنابراین بر پسر تو سخت‌تر گرفتم.»

فرق حکیم و حاکم

حاکمی پسرش را نزد ادیبی فرستاد و به او گفت: «جوری او را تربیت کن که انگار فرزند خودت است.»
حکیم برای فرزند حاکم، مانند فرزندان خود، تلاش و کوشش کرد و از هیچ خدمتی فروگذار نکرد، اما در آخر فرزند حاکم به جایی نرسید و پسران حکیم همه فاضل و با ادب شدند. حاکم از دست حکیم خشمگین شد و به او گفت: «مگر قول ندادی که پسر مرا هم مانند فرزندان خودت تربیت کنی، چرا به قول خودت عمل نکردی؟»
حکیم گفت: «من به قول خودم عمل کردم، تربیت همه‌شان یکسان بود، اما ذاتشان با هم فرق داشت.»

آزمون استخدام

روزی مردی پسرش را نصیحت می‌کرد که: «فردا که بزرگ شدی و خواستی جایی مشغول به کار شوی، از تو می‌پرسند سواد و سابقه‌ی کاری‌ات چیست، نه اینکه پدرت کیست!»

زنبور بی عسل

به یکی گفتند: «عالم بی علم شبیه چیست؟»
کمی فکر کرد و گفت: «زنبور بی عسل. یعنی به هیچ دردی نمی‌خورد.»

راز زنده ماندن کتاب‌ها

مهران نعمت‌اللهی

نکات آموزشی فیلم

شاید با پیشرفت روزافزون فناوری این سؤال در ذهن بسیاری نقش بسته باشد که آیا نباید دوران کتاب و کتاب‌خوانی را رو به پایان دانست؟ آیا باید به فکر تغییر کاربری کتابخانه‌ها بود یا نه؟ پاسخ مطلقاً منفی است! تا زندگی جریان دارد، کتاب و تفکر هم جاری است. این وسط تنها چیزی که نسبت به گذشته تغییر کرده کمیتش است که روند رو به کاهش آن جای بسی تأسف دارد.

روی سخنم با آموزگاران عزیز است. باید نسل فردا را آگاه کنیم از آینده‌ی جامعه‌ای که کتاب را کنار گذاشته‌اند. باید تفکر اشتباه خواندن مطالب پراکنده در تلفن‌های هوشمند و تبلت‌ها را که بیشتر تفریح و وقت‌گذرانی است، با بحث جدی و پر اهمیت کتاب از هم تفکیک کنیم. این کار جایگزین کتاب خواندن نخواهد بود.

در سکansı از فیلم، به خوبی به این نکته پرداخته شده است که وقتی با کتابی آشنا شدی، دیگر تا پایان عمر از آن جدا نخواهی شد. حتی بعد از مرگ این کتاب‌ها هستند که آدم را تا آسمان‌ها همراهی می‌کنند و انسان بر بال آن‌ها پرواز می‌کند.

از آموزگاران محترم درخواست دارم این انیمیشن را که در آدرس سایت مجله به نشانی www.eb.roshdmag.ir بارگذاری شده است، با دانش‌آموزان تماشا کنند و توضیحات تکمیلی را به آن‌ها بدهند تا حداقل کمی از وظایف فراموش شده‌ی خودمان را جبران کرده باشیم و کودکان را در ابتدای راه زندگی، به جاده‌ی درستی هدایت کنیم که انتهایش بالندگی باشد و آینده‌ای تضمین شده برای کشور عزیزمان.

به روزهای نمایشگاه کتاب نزدیک می‌شویم. چه خوب است با حمایت همه‌جانبه‌ی خود، رونقی به بازار از نفس‌افتاده‌ی کتاب ببخشیم تا چرخ تولید علم و دانش لحظه‌ای از حرکت نایستد و ما همیشه استوار بر فراز قله‌ی دانایی بمانیم.

نام پویانمایی: کتاب‌های پرنده‌ی آقای موریس
(The Fantastic Flying Books of Mr. Morris)

سال ساخت: ۲۰۱۱

نویسنده و کارگردان: ویلیام جویس

مدت فیلم: ۱۵ دقیقه

شرکت‌های سازنده: Moonbot Studios

جوایز: برنده‌ی جایزه‌ی اسکار بهترین پویانمایی

کوتاه در سال ۲۰۱۲

داستان پویانمایی

کتاب‌های پرنده‌ی آقای موریس روایت دنیایی است که در آن آدم‌ها عاشق کتاب‌ها هستند؛ دنیایی تخیلی که عناصری از رویدادها، اشخاص و فیلم‌های دیگر را به عاریت گرفته و جالب است که در آن، کتاب‌ها هم متقابلاً لطف آدم‌ها را فراموش نمی‌کنند. کتاب‌ها آقای موریس را به یک کتابخانه می‌برند؛ جایی که سایر کتاب‌های پرنده در آنجا زندگی می‌کنند. موریس آنجا هیچ انسانی را پیدا نمی‌کند، اما روی دیوار کتابخانه تابلوها و یادداشت‌هایی می‌بیند که یکی از آن‌ها تصویر آشنای زنی بود که او قبلاً وی را در شهری عجیب دیده بود.

نقد فیلم

خواسته‌ی نویسنده‌ی این اثر بر این استوار بوده است که وجود حیات و زندگی در بین کتاب‌ها به ما نشان می‌دهد تا نگاهمان را به سمتی بچرخاند که رابطه‌ی انسان و کتاب را دوطرفه ببینیم. در سکansı از فیلم کتابی را می‌بینیم که در حال نابودی است. آقای موریس که شخصیت اصلی داستان است، برای زنده نگه داشتنش هر کاری می‌کند و دست آخر به این می‌رسد که برای زنده ماندن کتاب، چیزی که بیشتر از صحنای و رسیدگی‌های دیگر لازم است، خواندن است. کتاب نیاز به خوانده شدن دارد تا حالش خوب شود. این نیازی است که خودمان نیز داریم. حالمان با خواندن کتاب خوب می‌شود. مطمئن باشید.



به سفیدی «آق کند»

مهدی ولیزاده

فرض کنید زمین یخ‌زده و صعب‌العبوری دارید. راه رفتن در آن سخت است، خاک حاصل‌خیز زیر یخ سفت و برف سرد و سنگین پنهان‌شده و شکستن یخ و رُفتن برف و هموار کردن زمین سخت است. اگر عاشق زمینتان نباشید ره‌ایش می‌کنید، به کس دیگری می‌سپاریدش، واگذارش می‌کنید و می‌روید و پشت سرتان را هم نگاه نمی‌کنید. هر آدم عاقلی همین کار را می‌کند، ولی چه کسی گفته عاشق‌ها عاقل‌اند؟!

معلم‌ها عاشق‌اند. باید باشند، وگرنه به ما و بچه‌هایمان و آینده‌شان امیدی نیست. همیشه این عشق بوده که از دل بی‌امکاناتی هم محصول تولید کرده است، از دل نبردهای نابرابر انسان را پیروز بیرون کشیده و از دل خاک یخ‌زده برکت و زندگی را سبز کرده است. فهمیدن زبان بچه‌ها هم کم از زمین سفت و نبرد نابرابر ندارد، عشق می‌خواهد و سخت است. حتی می‌توان عنوان چالش را به آن داد. عده‌ای ممکن است با من هم‌نظر باشند که «بعد از کار در معدن، سخت‌ترین کار دنیا همین فهمیدن زبان کودکِ دانش‌آموز است!» و معلم تا عاشق نباشد تن به این چالش نمی‌دهد. شرط می‌بندم حوصله‌تان تا به این جای متن سر رفته، آمده‌اید دنبال معرفی فیلم و به جای آن یک مجموعه شعار تکراری را می‌خوانید. خوبی شعارها این است که راست‌اند. گرچه حقیقی نیستند و اطرافمان کم آدم‌ها و اتفاقاتی را می‌بینیم که به همان خوبی و درستی شعارها باشند. معلم توی فیلم به‌اندازه‌ی ما واقعی است و به‌اندازه‌ی شعارها درست. روایت داستان و اتفاق فیلم این‌قدر ساده‌اند که راحت می‌شود قبولشان کرد. قبول کردن یعنی اینکه در خیالتان بتوانید خودتان را در شرایط شخصیت اصلی تصور کنید و فیلم «آق کند» توانسته است کاری کند که شما پرت شوید در جلد آن معلم جوان تازه‌وارد. فیلم شاید ساده باشد ولی از دل همین سادگی، از دل همین داستان بی‌الایش، ناخودآگاهتان نقب می‌زند به همان شعارهایی که هزار بار شنیده‌اید و تا امروز یک موردش را ندیده‌اید و وقتی فیلم تمام می‌شود، می‌گویید: «ا! بالاخره یکی پیدا شد، پس این حرفا واقعیه!»

زمین یخ‌زده را به عینه می‌بینید، معلمی را که سعی می‌کند تسلیم شرایط نامساعد نشود می‌بینید، تفاوت زبان معلم و دانش‌آموزانش را می‌بینید و یک لحظه هم به واقعی بودنشان شک نمی‌کنید. چون فیلم نمی‌خواهد شعار بدهد، نمی‌خواهد با استعاره‌ی اضافی مفهوم والایی را به‌زور منتقل کند، زمین یخ‌زده و معلم لجباز و تفاوت زبان استعاره نیستند، صرفاً روایت یک واقعیت شایع در مدارس چندپایه‌اند. فیلم روایتگر اتفاقی واقعی در اکثر مدارس روستایی و مشکلات معلمانشان است. فیلم خوب «آق کند» ساده است و کوتاه، در حدی که حتی می‌توانید در فاصله‌ی زنگ تفریح آن را در تلفن همراهتان ببینید و کمی هم وقت اضافی بیاورید، وقت اضافه‌ای که قطعاً در آن به این فکر خواهید کرد: «یا به‌قدر کافی معلم عاشقی هستم؟!»



صفحه‌ی همراهان ما، انعکاس بخشی از تماس‌های مخاطبان ماه‌نامه است. کارشناسان مطالب ارسالی را بررسی می‌کنند؛ و مطلب در صورت تأیید، در نوبت چاپ قرار می‌گیرد.

۱. **راضیه رحمتی؛** آموزگار - قزوین
«معلم با نشاط زندگی آفرین است»
۲. **علی نثاری؛** همدان
«گزارش پنجمین همایش درس‌پژوهی دوره‌ی ابتدایی»
۳. **عبدالله مرادی؛** آموزگار - سروآباد
«مقایسه‌ی پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان، در کلاس‌های مختلط و غیرمختلط پایه‌ی پنجم ابتدایی» و «چالش‌های فراروی تغییر برنامه‌ی درسی با تأکید بر درس تفکر و پژوهش»
۴. **شیده مهدی‌زاده؛** راهبر آموزشی تربیتی - مازندران
«علم شما کجا و علم ما کجا»
۵. **اعظم صفایی آرانی؛** مشاور آموزشی دبستان - آران و بیدگل
«نقش مشاهده و مشارکت عملی در یادگیری»
۶. **حامد شاکریان؛** آموزگار - خراسان شمالی
«چگونه توانستم کم‌رویی و اضطراب دانش‌آموز کلاس دوم ابتدایی را کاهش دهم؟»
۷. **حسین نقوی شاهکوئی، زهرا کمشی‌کمر؛** مدیر و معاون آموزشگاه استثنایی شهید گوکلانی علی‌آباد کتول - گلستان
«نظام آراستگی در آموزش و پرورش» - در این شماره این مطلب چاپ شده است.
۸. **بهزاد داودی؛** دانشجوی کارشناسی رشته‌ی علوم تربیتی - نوشهر
«تربیت کودکان در ایران باستان»
۹. **رضا حاجی تبار فیروزجائی؛** معلم - نوشهر
«تأثیر یادگیری الکترونیکی بر یادگیری مداوم دانش‌آموز ابتدایی»
۱۰. **رضا حرمت‌زاده؛** دانشجو
«یجاد فرهنگ مطالعه و کتابخوانی در دانش‌آموزان»
۱۱. **عادل رضائی؛** دانشجو - نوشهر
«عوامل مؤثر بر خوش خطی دانش‌آموزان»
۱۲. **سیدمصطفی فاطمی؛**
«چگونه نقاشی کودکان را تفسیر و تحلیل کنیم؟»
۱۳. **صادق رضایی؛** دانشجو - مازندران
«بررسی نقش کتب درسی علوم و شیمی در شکل‌گیری تصورات اشتباه از مفاهیم تئوری ذره‌ای ماده و مفهوم مولکول»
۱۴. **فرشته کاظمیان؛** اصفهان
«آموزش خواندن و نوشتن اعداد دیجیتال»
۱۵. **سیدعلی هاشمی؛** دانشجو - نوشهر
«تأثیر فیزیکی محیط آموزشی بر یادگیری فراگیران چیست؟»
۱۶. **مازیار علی‌پور؛** دانشجو - نوشهر
«بررسی عناصر و پهنه‌ها در کتاب‌خوانداری پایه‌ی ششم ابتدایی»
۱۷. **سعیده تکنیک؛** آموزگار - آذربایجان غربی
«شناسایی و اولویت‌بندی مؤلفه‌های تدریس حرفه‌ای از دیدگاه معلمان مقطع ابتدایی شهرستان میاندوآب»
۱۸. **زهرا پیله‌ور؛** معاون آموزشی دبستان - گلستان
«در برابر خشونت چگونه می‌توان ایستادگی کرد؟»
۱۹. **زهرا محمدزادگان؛** معلم - آذربایجان غربی
«روش‌های تعلیم و تربیت اسلامی»
۲۰. **نبی‌ا... اشکیود؛** راهبر آموزشی - کجور
«خاطره»
۲۱. **سیده‌زهرا موسوی‌راد؛** آموزگار - کجور
«حس کنجکاو و رقابت بین دانش‌آموزان»
۲۲. **علیرضا سودمند؛** آموزگار - کردستان
«چکمه‌ی بی‌مادر»
۲۳. **غزال سواری؛** مدرس - سنج
«بررسی رابطه‌ی حمایت اجتماعی و سبک‌های مقابله‌ای با تاب‌آوری در دانش‌آموزان عادی و معلول شهرستان دیواندره»

شرایط ارسال مطلب و مقاله

ماه‌نامه‌ی رشد آموزش ابتدایی آثاری را بررسی می‌کند که در یکی از دسته‌های زیر باشد:

مطالب عمومی

۱. **خاطره:** معلمان محترم می‌توانند خاطرات تلخ و شیرین خود را برای درج در ماه‌نامه بفرستند. خاطره باید به مدرسه، درس، دانش‌آموز و روابط معلم و شاگرد مربوط باشد.
۲. **تجربه:** معلمان محترم می‌توانند تجربه‌های خود را در زمینه‌های آموزشی و تربیتی برای مجله بفرستند. تجربه‌های خلاقانه که معلمان تازه‌کارتر را راهنمایی کنند، در اولویت چاپ قرار می‌گیرند.



با مجله‌های رشد آشنا شوید

مجله‌های دانش‌آموزی

به صورت ماهنامه و نه شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

رشد کودک برای دانش‌آموزان پیش‌دبستانی و پایه اول دوره آموزش ابتدایی

رشد نوجوان برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دوره آموزش ابتدایی

رشد دانش‌آموز برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم دوره آموزش ابتدایی

مجله‌های دانش‌آموزی

به صورت ماهنامه و هشت شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

رشد نوجوان برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه اول

رشد پسران برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه اول

رشد جوان برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه دوم

رشد جوانان برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه دوم

مجله‌های بزرگسال عمومی

به صورت ماهنامه و هشت شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

♦ رشد آموزش ابتدایی ♦ رشد تکنولوژی آموزشی

♦ رشد مدرسه فردا ♦ رشد معلم

مجله‌های بزرگسال تخصصی:

به صورت فصل‌نامه و سه شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

- ♦ رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی ♦ رشد آموزش زبان و ادب فارسی
- ♦ رشد آموزش هنر ♦ رشد آموزش مشاور مدرسه ♦ رشد آموزش تربیت بدنی
- ♦ رشد آموزش علوم اجتماعی ♦ رشد آموزش تاریخ ♦ رشد آموزش جغرافیا
- ♦ رشد آموزش زبان‌های خارجی ♦ رشد آموزش ریاضی ♦ رشد آموزش فیزیک
- ♦ رشد آموزش شیمی ♦ رشد آموزش زیست‌شناسی ♦ رشد مدیریت مدرسه
- ♦ رشد آموزش فنی و حرفه‌ای و کاردانش ♦ رشد آموزش پیش‌دبستانی

مجله‌های رشد عمومی و تخصصی، برای معلمان، مدیران، مربیان، مشاوران و کارکنان اجرایی مدارس، دانشجویان دانشگاه فرهنگیان و کارشناسان گروه‌های آموزشی و... تهیه و منتشر می‌شود.

♦ نشانی: تهران، خیابان ایران‌شهر شمالی، ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش، پلاک ۲۶۶.

♦ تلفن و نمابر: ۰۲۱ - ۸۸۳۰۱۴۷۸

♦ وبگاه: www.roshdmag.ir

۳. **داستان:** سوژه‌های داستان‌ها باید در حوزه‌ی معلمی و دارای مضمون‌های اخلاقی و پرورشی باشند. البته می‌توانند به زندگی خارج از مدرسه‌ی معلم نیز مربوط باشند.

۴. **خبر و گزارش فعالیت:** اخبار و گزارش فعالیت‌های آموزشی و پرورشی، به شرط اینکه تازه و بدیع باشند و به امور روزمره، مثل اردو و شرکت در نماز جمعه و راهپیمایی و نظایر آن‌ها مربوط نباشد.

مطالب تخصصی

مقاله: ماهنامه از مقاله‌های معلمان پژوهشگر استقبال می‌کند. اما شرایط پذیرش مقاله به شرح زیرند:

۱. به موضوعات جدید و مسائل نوین آموزش و پرورش مربوط باشد.
۲. در صورت لزوم با عکس و جدول‌های لازم همراه باشد.
۳. در قالب مقالات دانشگاهی نباشد.
۴. حداقل ۵۰۰ کلمه و حداکثر ۲۰۰۰ کلمه بیشتر نباشد.
۵. مقاله‌های کپی‌شده سریع تشخیص داده و کنار گذاشته می‌شوند.

۶. چکیده‌ی مقاله در حداکثر ۲۰۰ کلمه با مقاله همراه شود.

۷. منابع تحقیق به ضمیمه‌ی مقاله ارسال شوند.

۸. عنوان شغلی نویسنده درج شود. ممکن است مدارک لازم درخواست شود.

نکات دیگر

تحقیقات و پایان‌نامه‌های دانشجویی را برای این مجله نفرستید. شما باید بتوانید کل مطلب پژوهش خود را در قالب مقاله‌ای ژورنالیستی و با رعایت حجم گفته شده تنظیم و ارسال کنید.

از آنجا که مطالب هر شماره از ماهنامه سه ماه قبل از انتشار کامل می‌شوند، لطفاً پس از ارسال مقاله برای نتیجه‌ی آن صبر کنید و تلفن دفتر مجله را اشغال نکنید. ممکن است مطالب ارسالی شما در سال بعد استفاده شوند.

ماهنامه تعهدی در قبال انتشار مقاله‌ی شما ندارد. هر چه مقاله‌ای محکم‌تر، مستدل‌تر و بروزتر باشد، اقبال بیشتری برای انتشار آن وجود دارد.

ماهنامه در انتخاب، تلخیص و ویرایش مطالب منتخب خود آزادی کامل دارد.

در صورت ارسال با ایمیل، در بخش موضوع ایمیل نام مقاله و نویسنده ذکر شود. شماره تلفن و نشانی در اصل مقاله تایپ شود. متن خود را در قالب فایل Word به ایمیل الصاق کنید. فایل PDF نفرستید.

برای آثار ترجمه‌ای، لطفاً متن زبان اصلی اثر را همراه فایل ترجمه، به ایمیل ضمیمه کنید و مختصری از زندگی‌نامه و آثار دیگر نویسنده‌ی اصلی را هم بفرستید.

یادآوری مهم: مطلب و مقاله‌ای که شرایط فوق را نداشته باشد، بررسی نمی‌شود.

نظرسنجی رشد آموزش ابتدایی

مخاطب گرامی، در نظر داریم در نحوه‌ی ارائه‌ی مطالب و موضوعات مجله‌ی رشد آموزش ابتدایی تغییراتی ایجاد کنیم. این مجله برای شما تهیه می‌شود و این شما هستید که باید به ما بگویید چگونه مجله‌ای می‌خواهید. پاسخ‌های دقیق شما به سؤال‌های زیر به ما کمک می‌کند از تلاش خود بهره‌ی بهتری نصیب جامعه‌ی معلمان ابتدایی کنیم. به ما کمک کنید بدانیم شما چه انتظاری از مجله‌ی مخصوص خودتان دارید. شرکت در این نظرسنجی وقت کوتاهی از شما خواه گرفت، اما می‌تواند راهنمای ما برای ادامه‌ی راهی طولانی و درست‌تر باشد. متن پرسش‌نامه در سایت مجلات رشد به نشانی زیر موجود است:

<http://www.roshdmag.ir>

می‌توانید به‌طور مستقیم به لینک زیر نیز مراجعه فرمایید:

<http://www.roshdmag.ir/fa/nazarsanjibtedaiee>

برای استفاده از نسخه‌ی تلفن همراه پرسش‌نامه، بارکد مقابل را اسکن کنید.



در وبگاه اختصاصی ماهنامه‌ی رشد ابتدایی می‌توانید به فایل‌های صوتی و تصویری و همچنین بعضی از مطالب بیشتر دسترسی داشته باشید یا شماره‌های قبلی ماهنامه را دانلود کنید و حتی می‌توانید مقالات و گزارش از فعالیت‌های خود را از صفحه‌ی مخصوصی که در اختیار شماست آپلود کنید.

<http://www.eb.roshdmag.ir>



رشد بارکد

نحوه‌ی اشتراک:

پس از واریز مبلغ اشتراک به شماره حساب ۳۹۶۶۲۰۰۰ بانک تجارت، شعبه‌ی سه‌راه آزمایش کد ۳۹۵ در وجه شرکت افست، به دو روش زیر، مشترک مجله شوید:

۱. مراجعه به وبگاه مجلات رشد به نشانی: www.roshdmag.ir و تکمیل برگه اشتراک به همراه ثبت مشخصات فیش واریزی؛

۲. ارسال اصل فیش بانکی به همراه برگ تکمیل شده اشتراک با پست سفارشی یا از طریق دورنگار به شماره ۸۸۴۹۰۲۳۳۳ لطفاً کپی فیش را نزد خود نگه دارید.

عنوان مجلات درخواستی:

- نام و نام خانوادگی:
- تاریخ تولد:
- میزان تحصیلات:
- تلفن:
- نشانی کامل پستی:
- استان:
- شهرستان:
- خیابان:
- پلاک:
- شماره پستی:
- شماره فیش بانکی:
- مبلغ پرداختی:
- اگر قبلاً مشترک مجله رشد بوده‌اید، شماره اشتراک خود را بنویسید:

امضا:

● نشانی: تهران، صندوق پستی امور مشترکین: ۱۱۱۵۵/۴۹۷۹

● تلفن بازگانی: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

● Email: Eshtarak@roshdmag.ir

● هزینه اشتراک سالانه مجلات عمومی رشد (هشت شماره): ۳۵۰/۰۰۰ ریال
● هزینه اشتراک سالانه مجلات تخصصی رشد (سه شماره): ۲۰۰/۰۰۰ ریال

يك معلم خوب می تواند:

الهام بخش امید،

شعله ور کننده ی تخیل

و آموزگار عشق باشد.

الگوهای معلمی

معلم خوب

نوانایی های دانش آموزانش را

در محدوده مشخصی توسعه می دهد،

معلم در در

می تواند به سرعت این محدوده را ببیند.

معلم خوب،

باقتن حقیقت را بازی می دهد.

اما معلم معمولی،

تلاش می کند

حقیقت را اثبات کند.

معلم متوسطاً حرف می زند.

معلم خوب توضیح می دهد.

معلم برتر ثابت می کند

و معلم بزرگ الهام می بخشد.

معلم ها ۳ تا عشق دارند:

عشق به یادگیری،

عشق به یادگیرنده

و عشق به کنار هم گذاشتن

اولی و دومی با هم.

